

# نبرد خلق

کارگران و زحمتکشان  
متحد شوید

۱۲ صفحه - ۵۰ ریال

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران  
پرو برنامه (هفت)

به چهارم - سال پنجم  
مهر ماه ۶۷ - شماره ۵۱

## نبرد خلق در آغاز سال پنجم و پس از ۵ شماره

با انتشار شماره ۵۱ نبرد خلق، این نشریه وارد آغاز پنجمین سال انتشار خود میشود. شماره اول دوره چهارم نبرد خلق، چهار سال قبلاً در روز ۱۰ شهریور ۶۳ منتشر شد. طی این چهار سال نبرد خلق بمثابة يك نشریه سیاسی - تبلیغی توانسته است مواضع سازمان را تشریح نموده و در جهت افشا هر چه بیشتر رژیم خمینی حرکت کند. در سال چهارم انتشار نبرد خلق، این نشریه رشد کیفی چشمگیری نمود. تعداد خوانندگان آن افزایش یافت و مقالات سهم آن مورد توجه نیروهای آگاه که با مطبوعات ایورسیون رژیم سروکار دارند قرار گرفت. در سال گذشته نبرد خلق بیشترین مطالب خود را به جنگ ارتجاعی ایران و عراق و افشا چهره جانیگار و جنگ افروز رژیم خمینی اختصاص داد. در زمینه جنگ و سیاسی منحوس آن، نبرد خلق اخبار و اطلاعات فراوانی در اختیار خوانندگان خود قرار داد و از این جهت توانست مسائل جنگ را بطور واقعی برای خوانندگان خود تشریح کند. نبرد خلق در این زمینه نیز همچون موارد دیگر، اساساً کلی گویی نکرد و با جنگ، مصائب و عواقب آن بطور ملموس و واقعی برخورد نمود و تا آنجا که توان داشت سیاستهای



جنگی رژیم را افشا نمود. بدون شك نبرد خلق از تعداد معدود نشریات فارسی زبان است که در رابطه با جنگ، به گریانه سیاستهای رژیم را افشا کرده و نقشی برجسته در الزوم نمودن سیاستهای جنگ افروزانه رژیم خمینی که با انجام منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب رژیم گردید، داشته است.

## سرمقاله بحران تشدید می شود

پس از آنکه رژیم و لایت فقیه خمینی مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ گردید، این نظر که رژیم خواهد توانست در جهت تلبه بر تضادهای درونی اش حرکت کند، در میان جریانهای رژیم و بویژه در میان اصحاب استحاله، کم کم جا باز می کرد. بودند افرادی که حتی عملیات فروغ جاویدان را بشکل بسیار و فبیانه، عملیاتی که بسود رژیم خمینی بوده و توانسته است تضادهای درونی رژیم را تخفیف دهد و ارزیابی می کردند.

رغم مصم که اکنون دیگر نمی توانست از مواضع فلبی دفاع کند، در شکل خصومت با مبارزه مسلحانه انقلابی خودنمائی کرد و در واقع بیک وسیله سرخسته شده، پیوسته و از دور خارج شده متوسل شد و خواست بدین وسیله در دل "از ما بهتران" جا باز کند تا شاید خریدار کالای آنان باشد. اما واقعیت خلاف نظر اصحاب استحاله و رژیمست. های بی عمل سر کرده، تضادهای آنقدر حاد بود که برای اولین بار ماهیسی که سران رژیم مثل "جن" که از "بسم الله" می ترسد، از آن می ترسیدند، وارد مطبوعات شد و معلوم شد که "ستون های انقلاب" خمینی سخت زیر ضرب هستند. روزنامه گپان در سرمقاله روز ۲۷ مرداد امسال خود، مقاله ای به قلم مهدی نصیری تحت عنوان "تفاهم ملی - ضرورت حیاتی انقلاب" درج کرده است که توجه به بازه ای از قسمت های آن برای روشن شدن آنچه در درون رژیم می گذرد مفید است. روزنامه گپان می نویسد:

"با پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ماشین متحرک انقلاب یکی از گردنه های هولناک را پشت سر گذاشت. اما لاجرم شرایط جدیدی را رقم زد که ویژگی های خطر آفرین و ضربه پذیر فراوانی را بهمراه آورد. . . . . . حاله ای از ایهام گرداگرد بعضی مسائل موجود را فرا گرفته است. آنچه در این میان بمثابة يك فقیه ضروری و انکار ناپذیر جلوه گر است، خطر پراکنندگی و بروز سوء تفاهم در بین نیروهای همیار و همراه انقلاب و نظام است و این هدفی است که دستهای ناپیدا در تعقیب آن هستند. شایعه پردازی، وارونه کردن حقایق و واقعیت ها، خشکن پرستیز عناصر در صفحه ۴

## در این شماره:

- بیاد صمد بهرنگی  
جیان بیسی ماهی سیاه کوچولو
- دکتر منوچهر هزارخانی
- سائل نیکار آگونیه (ترجمه) در صفحه ۲
- در صفحه ۸

## تلگرام مسئول شورای ملی مقاومت به دبیر کل ملل متحد

در باره موج گسترده دستگیریها و اعدامهای دسته جمعی زندانیان سیاسی

وزریده است. در ایام اخیر مسئولان این رژیم نبر به کرات از ضرورت اعدام بدون محاکمه هموطنان مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی مللنا و رسا سخن گفته اند. برطبق اطلاعات موثق، خمینی چند هفته پیش طی حکمی به خط خودش دستور اعدام زندانیان سیاسی مجاهد خلق را صادر کرده و متعاقباً موج گسترده دستگیریهای سیاسی در شهرهای مختلف ایران که در صفحه ۱۱

آقای پرزده و کوشلار دبیر کل محترم ملل متحد - ژنو  
آقای دبیر کل  
دیکتاتوری قرون وسطایی خمینی که سوابق ننگین آن در نقض حقوق بشر و شکنجه و تیرباران مستمر بر هیچکس پوشیده نیست، اخیراً با سوء استفاده از توجه افکار عمومی به مذاکرات صلح از آنجا که به گفته شخص خمینی صلح را برای تمامیت رژیم "زهر کشنده" تلقی می کند به دستگیریهای انبوه و اعدام گسترده زندانیان سیاسی مبادرت

## وضع و موقعیت توده ها در کردستان

وی را بازداشت کنند. به قول خودشان يك نفر و از مردم کردستان کم کنند. نزدیکیهای عصر تمام خیابانها و چهارراهها را در کنترل خودشان می گیرند و هر يك به نحوی مردم را اذیت و آزار می دهند و برای آنان ایجاد دردسر می کنند. ماشینیها را نگه می دارند، مردم را پیاده می کنند و مسافران را تک تک بازرسی می کنند. بر برخورد های ناشایست و اهانت آمیز کار روزمره مزدوران رژیم است. بعضی ها را بدون هیچ عذر و بهانه ای بازداشت می کنند و ساعتها با چشم بسته آنان را نگه می دارند. شبها اینک در هر منطقه و کوجه و خیابانی گشت گذاشته و يك حکومت نظامی بوجود آورده اند. مسلحانه به خانه های مردم حمله می کنند و آنها را زیر ضرب و شتم قرار می دهند و خانه را لغت می در صفحه ۴

توضیح: مطلب فوق توسط یکی از هم میهنان کرد که به تازگی از ایران خارج شده و مدتی در زندانهای خمینی بوده، تهیه شده است که نبرد خلق آنرا چاپ می کند. . . . . نظری چند بر شرایط کنونی مردم ستم دیده کردستان در رابطه با شیوه برخورد رژیم و فشار زیاد از حد به مردم و اذیت و آزار آنها از سوی ارگانهای دولتی، ایجاد ضرب و شتم، رواج دادن اغیاب و فساد در کردستان. نحوه برخورد رژیم با مردم نارالله و بسیجیهای ضد خلقی با تمام تسوان و قدرت خویش، مردم را زیر فشار و ضرب و شتم قرار می دهند و برای اذیت و آزار مردم ۲۴ ساعت در کمین اند تا یکی را به دام بیندازند و به هر بهانه ای

هر چه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی



# یاد صمد بهرنگی آموزگار و معلم انقلابی گرامی باد

## جهان بینی ماهی سیاه کوچولو

دکتر منوچهر هزراخلی

نسی خواهد. حال دو راه در پیش دارد یا بروید مطالعه کند در انواع اوضاع ممکن و موجود و بعد یکی را انتخاب کند یا اینکه از همین اول شروع به حرکت کند بنویس آنچه بطور مبهم احساس می کند و راسی قادر نیست بطور دقیق محسوس کند.

ماهی سیاه کوچولو راه دوم را انتخاب می کند. پنبه بنطق و فلسفه سلط بر محیط را می زند، سنتها و عادات را بهم می ریزد. علائق متعدد و بسیار محکم خود را با قوم پیر ماهی ها می برد و بسوی زندگی دیگری می رود که خودش هم از چند چوشت خبر ندارد ولی میدانند که در طی راه به تفریح برایش روشن خواهد شد. و همه این کارها را در محیطی میکند که وضع عینی اش چنین عیان بر خاست جوانهای را ایجاب می کند، نه ذهن غلیل و عقب مانده اش.

این تصویر را جلو چشم دکانداران فلسفه سیاست و هنر و مفاطمه کاران جامعه شناسی و شرکتهای سیاسی ایدئولوژیهای به ثبت رسیده می گیریم و می خواهیم تا این "تیب" فرمان داستان را قضاوت کنند. نظرها از چپ به راست اینطور اظهار میشود:

- آواتورسیم! ماجراجویی خنده بورژوازی!

- رمانتیسم انقلابی کاذب!

- جنون انی ناشی از عقده حقارت و خود کمتر بینی!

آخلاق در نظم، تحریک به قیام علیه امنیت ماهیها، هندستی با عامل خارجی حلزون بیخ بیچی! بدقت نگاهمان را از چپ به راست می گردانیم و می بینیم سرمی ها همه ضعیف و تروتمیز، سوب استاده اند به انتظار ظهور خردبال تا برایشان کسره پاستوریزه بیارود.

بغل دستار آدمکهای توری خورده، میکی موسی آشفته در انتظار کشف حقایق مطلق جاودانی، بغل دستار جمعی قزیمت هاج و واج، سخت در تلاش توضیح پدیده های اجتماعی از روانشناسی فروپسیدی و تئولوژی بدی بغل دستار عروسکهای کوکی با کمرها بی که توش لولا کار گذاشته اند برای سهولت در خم و راست شدن، سپر سکوت و لبخندی احفانه بر لب، با کوله پشتیهای انباشته از پس مانده "هنری" که در آخری کوفری "شواتوره" نتوانسته بودند قالب کنند. آنور ترش نگاه کردن هم ندارد.

"تیب" توبیتی که بهرنگی معرفی میکند، موضوع برای افکار اول و در جازاننده غیر قابل فهم است. اما بهرنگی بی توجه به این زمینه فکری هم عوضی و بی آنکه دست و پایش بلرزد، معیارها و ضابطه های جدا افتاده را بهم می ریزد. "تیب" توبیتی خلق میکند که حطت بر خسته اش شبهاست و نه شبهاست دروغ بین شبهاست و جبارستی انقلابی و نه شبهاست دروغ بین خوابه رمانهای الکساندر دوماش یا شاهزادگان کله خر تمغهای سلب بسیم. این شبهاست نتیجه انرژی خلاق است که از راه آگاهی و اراده یکباره همچون نیروی اتم آزاد میشود و زندگی را ابعاد و چشم اندازی وسعتر و سطحی و لاتر می بخشد. حد تکامل و شکستگی انسانیت.

آیا این رمانتیسم کاذب است، ماجراجویی خنده بورژوازی است؟ اگر از خرها زخمی و لنگ و وامانده ای که تنها جنبش و حرکتشان تکان دادن دم برای راندن مگی است بپرسیم، می گویند البته، اما در کجای دنیا و در کدام وقت خرهاي لنگ تاریخ را بوجود آورده اند؟

آنها همیشه در جستجوی سعدو نحس گواکب اند و هر نوع تحریک و جنبش را تخطئه می کنند. این پیر ماهیها بیگناهی می کنند ایجاد حرکت مشروط و منسوط به نظر لطف خدای توفانها و انقلابات جوی است و جنبشهای درونی هیچوقت بهیچ کجا نمی رسند. اینها مغفولان تاریخ اند، ادشایشان هرچه می خواهد باشد.

دنبال ماهی سیاه کوچولو راه می یافتیم و او را در پیش رویش بسوی دریا دنبال می کنیم. می رسیم به یک برکه پر آب، هزاران کدو ماهی توی آب وول می خوردند "گفتگوی ماهی سیاه کوچولو و کفچه ماهیها انقدر روشن و روشن کننده است که کفچه ماهیها را در قالب ادسیزایشان قورا معرفی میکند. ببینید چطور:

درفصحه ۲

می کند باعتبار اینکه چند پیرهن بیشتر باره کسره و چند ده بار بیشتر در همان آب در جا زده است حالا دیگر روانشناسی و فیلسوف کارگشته ای شده است.

"نیم وقتی بچه بودم خیلی از این لنگرها می کردم" این طرز تفکر نسل رو به افشاش است در مواجهه با نسل عاصی و نوی که رو میا به نسل دایمی دو نسل نسلی که در نتیجه گذشت زمان به نوبی سکون فیلسوف مابانه قلابی رسیده و نسلی که در حال جوشش است و در مورد ماهی سیاه کوچولو این جوشش و عیمان آگاهانه و ارادی است. مسافر توجیه بی اثر و ابتذال زندگی را اینطور در قالب فلسفی می ریزد:

"آخر جابم، جو بیار که اول و آخر ندارد، همین است که هست! جو بیار همیشه روان است و بهیچ جایی هم نمی رسد" ... ملاحظه می فرمائید! بازگشت به سلیمان و باطل اباطیل! و با اگر زبان صد روز را ترجیح می دهید، فلسفه بچگی! حد تکامل توجیه فلسفی مقبول بودن!

اما با همه کارگشتگی و فلسفه بافی، در مقابل یک تلنگر منطق موهباشی سخ می شود: "آخر مدارجان مگر نه ایست که هر چیزی به آخر می رسد؟ شب ۰۰۰ روز ۰۰۰ هفته، ماه، سال، ۰۰۰ و می رسد که بچه نیم جیبی اش دارد دنبال کند تحویلش می دهد. این است که از فلسفه به "نصحت مادرانه" می زند: "ایمن حرفهای گفته گنده را بگذار کنار، باشو بریم گردش" یعنی که خلق صلاح شده است و دیگر جوابی ندارد.

اگر بجای ماهی سیاه کوچولو با این مشخصات ماهی "فهمیده" دیگری بود، همین قدری که طرف را در کجای محکوم کرده بود، راضی می شد و بسا نوعی اصالتی برور راه می یافتند تا زندگی "محکوم" روزمره اش را بار نگذارند. منتها با وجدان آرام و خیال راحت ولی ماهی سیاه کوچولو از این دسته تصفه کاره فهمیده و کوتاه بلرکت.

"نه مادر، من دیگر از این گردنها خسته شده ام. اینرا فهمیده ام که بیشتر ماهیها موقع پیوستگی شکایت دارند که زندگی شان راسی خودی تلف کرده اند! دایم ناله و نفرین می کنند. من می خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جاهی بروی و برگردی و دیگر هیچ. یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا میشود زندگی کرد؟" مادر این زبان را دیگری اصلا نمی فهمید: "بچه جان بگیر سرت زده دنیا! دنیا ۰۰۰ دنیا دیگر یعنی چه؟" ... و قشوی همسانه ای به کهک ماد می آید و می خواهد بشنود تفسیر ماهی سیاه کوچولو را از یا در آورد:

"... تواز کی تا حالا عالم و فیلسوف شده ای و مارا خیر نکرده ای؟" اینجوری تودهنی می خورد: "نمی خواهم به این گردنهای خسته کننده ادامه بدهم و الکی خوش باشم و بکدهم چشم باز کنم. منمدم مثل شماها پیبر شده ام هنوز همان ماهی چشم و گوش بسته ام که بودم." "لاخبر چکس العیش از این منطقی تر نمیتواند باشد." "وا... چه حرفها!" ماهی ها هم مثل همه آدمها، کار که به اینجاشا می کشد، برای "نیم" پرونده تشکیل می دهند و تپید می کنند: تحت تاثیر افکار این حلزون است... حش بود بگمش ۰۰۰ خیال کرده به تروخ هم می کنیم؟ ماهی سیاه کوچولو ناچار فرار می کند و در همان

حال فرار حرف آخرش را می زند: "مادر برای من کوبه نگر، بحال این پیر ماهیهای درمانده کوبه کن." فعلا همینجا توقف می کنیم قبل از شروع داستان واقعی - داستان پشروی ماهی سیاه کوچولو در سا - از کارش یک چشم بندی مختصر می کنیم.

ماهی سیاه کوچولویی است که خارج از رسم ماهیها، فکر می کند و در نتیجه این تفکر بیکه آگاهی نسبی می رسد. تا اینجا قصه خیلی معمولی نیست ولی خوب، احتمالات هست، از این بعد است که سورد استثنایی و خارق العاده پیش می آید: این آگاهی نسبی در برابر وضع زندگی و یکنواختی و بطالت آن مبدا حرکت می شود.

ماهی سیاه کوچولو هنوز نمیداند چه چیز می خواهد ولی در عوض میداند که این وضع را

توضیح نبرد خلق: اسامی یاد رفیق صمد بهرنگی را با چاپ مقاله بر ارزش دکتر منوچهر هزراخلی تحت عنوان "جهان بینی ماهی سیاه کوچولو" گرامی می داریم. با وجود اینکه این مقاله نزدیک به بیست سال قبل نوشته شده، اما وجوه مشترک بین انقلابیون کنونی و انقلابیون آن شرایط و بویزه وجوه مشترک بین دشمنان مقاومت مسلحانه انقلابی در شرایط کنونی و دشمنان حرکت انقلابی در آن شرایط، در شناخت راهی که جنبش انقلابی در مهبان ما طی می کند، بسیار کمک خواهد کرد. ما مطالعه دقیق این مقاله را به فعالین جنبش انقلابی توصیه می کنیم.



وقتی صمد بهرنگی، هنرمند خلق در گوشه دور افتاده ای از شمال مرد مرگش از طرف "هنر" اطو کشیده و "رسمی" که در جنوب مشغول رفتی شتری بود، با بی اعتنایی تمام زیر سمیلی رد شد. و چه بهتر!

این، نشانه است که دو جور هنر و دو جور هنرمند داریم و میان آنها هیچ وجه اشتراکی جز تشابه اسمی موجود نیست و به دو دنیای کاملاً مجزا و متضاد تعلق دارند:

یکی هنر "مردم بی هنر"، بهمان سادگی و روانی زندگی روزمره ابتدایی شان، هنری که حق زندگی ندارد و قاچاقی نفس می کشد، هنری که تو سرش می زنی، مسخره اش می کنی، وجودش را منکسر می شونی، فالسی و "فندهی" و "فرمایشی" اش می خوانی زیرا که از زندگی زمینی و واقعی خلایق بر می خیزد، هنر محکوم و تحت تعقیب دو هزار و پانصد ساله.

یکی هم هنر "سلط" هنر معطر اثرانسی صاحب امتیاز، هنر خواص، هنر تمام رسمی و شق و رقی، با تعلیمی و مستکش سفید و نیم تمشه کشمیر، هنر "کثیرالانتشار" و انحصار دار تمام وسائل سمعی و بصری و ششوی مغزی، هنری مخصوص چینه ایله فستقوالهای تقلیدی سخت سربره ای آرام و مطیع با سلب خدمت جاداندرجده بهرنگی با هنر رنگ و رو باخته و زهارورن رفته "رسمی" که هیچ چیز برای گفتن ندارد لا هیمان نامشوم بیماری بر لب گور، کاری نداشته. آواز سازندگان آن هنر دیگر بود، یعنی کشف ارزشهای از اعتبار افتاده و واقع ارزشهای نویسی که زندگی فردا طلب می کند، حیثت دارونه کج و سر به هوا و گمراه کننده، غمی بر محتوای نکه فقط شکلی احفانه و توخالی.

شمع فروزان این هنر بود که خاموش شد نامش زنده و خاطرش جاودانه بساد.



قصه ماهی سیاه کوچولو قضااست برای بچهها و ولی در لایح آن سرگذشت دیگر و درس دیگری است برای بزرگترها. قضااست نه برای سرگرمی بلکه برای آموختن. ماهی سیاه کوچولو، هر چند که مثل هزاران هزار ماهی دیگر "شما با مادرش زهر خرده می خوابید" و "حسرت به دلش مانده بود که یک دفعه هم که شده میباید با توی خابشان ببیند" بیک ماهی تادی و معمولی نیست، سه حطت عمده، از همان ابتدا از راه هم نوجوانش متمایز می کند: تفکر، آگاهی و اراده. شخصیت و سرنوشت ماهی سیاه کوچولو، بنحوی حیثی و اجتناب ناپذیر تا به آخر تابع این خصائل اند. بطوریکه سرگذشت ماهی سیاه کوچولو سرگذشت عیمان آگاهانه و شکل گرفته میشود. با تفکر ماهی، ماجرایش شروع میشود: "چند روزی بود که ماهی کوچولو تو فکر بود و خیلی گم حرف می زد. با تنبلی از بی میلی از این طرف به آن طرف می رفت و بر می گشت. مادر خیال می کرد بچاش کسالتی دارد اما نگو که درد ماهی از جیگر دیگری است."

از چی؟ ماهی سیاه کوچولو یکروز صبح مادرش را پیدا می کند خبیرش کند که می خواهد برود "آخر جو بیار را بندا کرد".

در مقابل این عیمان و اراده برای تغییر مسیر زندگی یکنواخت برویایی هر روز، مادرش مثل همه ندهای محافظه کار و مصلحت اندیش، برای انحراف ماهی سیاه کوچولو از اجرای نقشه اش به هر دری می زند ولی دست آخر خلق صلاح میشود، اول خصائل



### جهان بینی ماهی سیاه کو چولو

" ماهی سیاه کوچولو را که دیدند مسخره اش کردند و گفتند: ریختن را باش تو دیگر چه موجودی هستی؟ "

ماهی خوب و رادارشان کرد و گفت: خواهش میکنم تو همین نکنند. اسم من ماهی سیاه کوچولو است شما استخوان را بگویند تا با هم آشنا شویم. یکی از کجده ماهیها گفت: ما همینکه را کجده ماهی عدا می کنیم.

دیگری گفت: حاجب اعانت و نجابت. دیگری گفت: از ما خوشگل تر تو دنیا پیدا نمیشود. دیگری گفت: مثل تویی ریخت و بد شکل نیستیم ماهی گفت: من هیچ خیال نمی کردم شما اینقدر خود پسند باشید. ما شما را می بخشم چون ایسمن حرفها را از روی نادانی می زنید.

کجده ماهیها یکمدا گفتند: یعنی ما نادانیم؟ ماهی گفت: اگر نادان نبودید می دانستید بدنیا خیلی های دیگر هم هستند که ریختن برای خودشان خیلی هم خوش آیند است. شما حتی استخوان هم سال خودتان نیست.

کجده ماهیها را که شناختید؟ خرد بزرگوهای روشنفکر ما (همانها که در یک برکه خانه "رول می خوردند" ادعای اصالت و نجابت دارند، معتقدند که خوشگل تر از آنها در دنیا پیدا نمیشود، همانهایی که با همه ادعای اصالت، حسی استخوان هم مال خودشان نیست، ولی خیال میکنند محور عالم وجودند، و بزرگشان را در دنیا می پندارند " تو اصلا بخود به درو دیوار میزنی. ما هر روز از صبح تا شام دنیا را می گردیم اما غیر از خودمان پندار و ما در میان هیچکس را نمی بینیم مگر گرمای ریزه که آنها هم بحساب نمی آیند.

برای اینکه کوچکترین تردید از شناختن کجده ماهیها نداشتند باید، مادرشان را هم بشمار می کنند: لورباغه (سر سلسله ذواتین! مظهر خصلت دوگانه خرده بورژوازی با دشت پس ریزنده و با با پستی کشنده، آنکه میتواند هم در آب باشد و هم در خشکی و به اعتبار این دوگانگی ماهیت، خیال می کند هم در دشت حیوانات زمینی است و هم رهبر جانوران آبی، مجسمه ادعا و تحقیر کننده دیگران، همان که خیال میکند علم اول و آخر است و به ماهی سیاه کوچولو می توبد که: " حالا چه وقت فیصل فروشی است موجود بی اصل و نسب! ... من دیگر آنقدر عمر کرده ام که بشم دنیا همین برکه است... و شاید برای اولین بار در عمرش حقیقت را می شنود، دست از این عمرها بکشد، باز هم یک لورباغه نادان و در زمانه بیشتر نیستی!

مملکت ماهی سیاه کوچولو، با همه جسارت و جوش و خروش، یک سوچود از کوچه دورفته نیست. او درست طرفش را نمی شناسد، میدانند که ماهی تنی دو گانه دارد. ضعیفیش را هم شدت می گوید اما در عین حال نقاط قوت بالقوه شان را از یاد نمی برد. از این رو آنها را می بخشد چون این حرفها را از روی نادانی می زنند.

اما این روش غیر خصمانه دیگر در مقابل خرچنگ رعایت نمیشود زیرا که ماهیت خرچنگ بر ماهی سیاه کوچولو کاملا روشن است و از همین روست که خرچنگ با همه عوام فریبی و جوب زبانی، موفق نمیشود خصوصیت و دشمنی ماهی سیاه کوچولو را حتی یک لحظه فریب دهد. ماهی در این دشمنی استوار است و از خرچنگ نفرت دارد.

در این دوران جاهلیت که دور دور فزعیلات روانشناسی مابینه امریکایی الاصل و احمقانه حضرت نیل کارتنی و هینالنگی هایش است، و آئین کامیاسی و دوست یابی و این ردهای دستور العمل های وقیحانه مشتري دارد، یادمان هست که مشتري قزیمیت که سخت نگران " سلامت فکری " کودکان اند، سه سپهرنگ ناخفته بودند که کین و نفرت به کودکان می آموزد.

انگار که کینه و نفرت احساسی انسانی نیست! انکار که مفهوم صبر و کین، دوستی و دشمنی، عشق و نفرت فقط در سخیله انسانهاست و هیچگونه صدقات و تحسم خارجی ندارد! [ از این بی معنی هاشی که سرشان را زهر براف می کنند و شعارهای شیرین و خورشی تر می می دهند که بنی آدم اعضای یکدیگرند، بیگانه گرام بنی آدم با کدام یکی ادم اعضا، یکدیگرند؟ کودک گرسنه در حال مرگ، بیافرانی یا سوسی جوسیه اعضا، یکدیگرند؟ یا با هر گنه بسیار کنکوشی با آقای پل هانی اسپالک؟ یا ویتنامی یا ناپالم سوخته شده و سیاه شده امریکایی یا عالیجناب لیندن بی. جانسون؟ و اگر این بنی آدمها

این چنین یکدیگر را تا سرحد مرگ نفی می کنند... مسئولیت آن مقیده گشت؟ مقیده غارت کنندگان و با غارت شدگان؟

و شما انتظار دارید که در این جنگ که لازمه بقای یکطرف تلاشش جنب طرف دیگر است، بپرتکه ها که خود باد سر دعوا هستند بپایند جوبی گری و ترک دنیا با یکجه بدهند؟ با مسیح وار تبلیغ کنند که طرف دیگر صورتشان را دم جک بدهند؟ و بسا ادای کلیسای عوام فریب کاتولیک را فرمایند و ترخسم، این پست ترین و غیر انسانی ترین نوع تحقیر بشر را اشته دهند؟ انصافا که خیلی زرنگ و مردرد!

نفرتی که بپرتکه به کودکان یاد می دهد! آکسر او یاد ندهد روزگار باد خواهد داد! یک نفرت انسانی است، نفرت از بدی و خیانت، نفرت از بدان و خیانت، چه می فرماید بنظر می رسد که این موجودات آسمانی بیش از آنکه از نفی " نفرت " ناراحت باشند از موارد اعمال این احساس نگراند! اگر غیر از این است آنها هم بگویند تا غصب حق دیگران از دنیا برداشته شود، انکاه ملاحظه خواهد فرمود که دیگر نه نفرت محلی از اغراب خواهد داشت و نه ترخم.

کین و نفرت درست و موجبی که ماهی سیاه کوچولو را در مقابل با خرچنگ هوشیار و منظم نگاه می دارد، کین طیفاتی است، بزیا دارند شعله های سرکش خشم و عصبان، همان که امکان می دهد تا از پس ظاهر آراسته و سخنان " خدابندانه " خرچنگ ماهیت خصمانه او را به بیینی و مواظب باشی تا لقمه چیش نشوی.

منطقین صبر و محبت قلابی و مصنوعی دوجسار سال است بسپوده تلاش می کنند تا مسئله را ماسکت مانی کنند ولی حتی یکبار هم فکر حل منطقی آن نبقا ندهاند.

به دنیا ماهی سیاه کوچولو جلو می ریزیم و با مارمولک مظهر عقل و دانایی و هوش آشنا می شویم. میدانند که چرا مارمولک را همیشه سمبل دوز و کنگ و زرنکی بازاری قلمداد میکنند؟ چون نمی گذارد کلاه سرش بگذارد و خرس کشند، چون حواسش همیشه جمع است و حساب همه کس و همه چیز را دارد و دم به تنه نمی دهد. طبیعی است که قتل و هوش و فهم و درک همیشه مزاج مارمولک و شیدان است اگر قرا با همه شما هم مثل مارمولک بنشیند که تمام این سیستم عظیم جهانی همه این موسسات رنگارنگ بین المللی، تمام این کامیاسیهای مظاهر خیره و همه این تکنیکاتی که که کم کلمه و سنگاری برای کشور های فقیر ساخته اند، دور و کنگه ای سرپوشی است بزوی بپرکتشی ملل مستعمره، انتظار دارید که یک مثال طلای نیم و شعور هم بپایان بدهند!

زیر قلم بپرتکه به مارمولک اعاده حیثیت نمیشود همانی میشود و که خطرات راه را می شناسد و ماهی سیاه کوچولو را از دامهایی که سفاکتش بر سر راهش گسترده است بر خور می دارد و تمام قوت و تمام این کیسه ذخیره سفاکت را برملا می کند و برای احتیاط خنجر بی او می دهد تا در صورت گرفتاری بتواند دشمن را از پا در آورد. مارمولک به ماهی سیاه کوچولو نوبت می دهد که بزودی به دسته ماهیان آزاد شده خواهد رسید.

گفتگو با مارمولک، آگاهی ماهی سیاه کوچولو را افزایش می دهد. برایش ستوا لات جدیدی مطرح میشود: " راستی اره ماهی دلش می آید هم جنسشان خودش را بکشد و بخورد؟ پرتنه ماهیخوار دیگر چه دشمنی با ما دارد؟ "

اگر قرار بود ماهی سیاه کوچولو تا آخر عمرش در همان جویبار بماند و زیر همان خردها بخواهد، آیا هرگز همینست ستوا لانی استم به نحوی حیاتی برایش پیش می آید؟ این سوال که چرا گروهی از " بنی ماهی " ها بطور حرفه ای مامور شکار بنی ماهیها دیگراند؟ چرا ماهیهای که برای آزادی می روند باید منتظر بلای آسمانی مرغ ماهیخوار باشند؟

آموختن در حین حرکت - بکار بردن آموختهها برای حل وقتن! این است آنچه بپرتکه می خواهد بگوید و این است یکی دیگر از خطوط مشخصه اصلی ماهی سیاه کوچولو.

حالا ماهی سیاه کوچولو راه می افتند و در هر قدم چیز تازه ای می بیند و تجربه تازه ای میاندوزد: آهوی تیرخورده، لاک پشتهایی که زیر آفتاب جرت میزنند، کبکهایی که در دره قهقهه میزنند، تا برای اولین بار دوباره یک دسته ماهی می بیند.

با این ماهی ریزهها آشنایی نزدیک داریم. همه شان می آیند همراه ماهی سیاه کوچولو راه می افتند و به آخر رودخانه می روند. ولی در ضمن همشان از سفاکتش می ترسند! کیسه سفاکتی که سر اقیانوس است برایشان مانع قیر قابل عبور است: " اگر مرغ سقا نبود، ما تو می آمدم، ما از کیسه

مرغ سقا می ترسیم." این بیان یک واقعیت اجتماعی است، احساس حقارت بر زمینای القای ترس، فلج شدن ماهی ها در سخیله غول بی نام و دم و شکست ناپذیری که خودشان در سخیله خودشان از کینه سفاکت در دست کرده اند، روش ماهی سیاه کوچولو در برخورد با این ماهی ریزهها غیر قابل فهم است همین دلیل بزودی همه جا می بیند که یک ماهی از راه دور آموخته می شود و می خواهد به آخر رودخانه برود از مرغ سقا هم ترس ندارد! ولی تنها همین گذار ماهی کوچولک و ناشناسی در این روانشناسی ترس که بر محیط مسئولی است شکاف ایجاد می کند و خواهیم دید که تعدادی از ماهی ریزهها را بدنبال او می کشد.

تمام صحنه شب و گفتگوی ماهی سیاه کوچولو با ماو برای ایست که بنگار دیگر این مطلب گفته شود " آدمها هرکاری بظان نخواهد... " می کنند او سک باز دیگر عامل اراده در پیروزی بر " محال " و " غیر ممکن " برجسته شود.

صبح که ماهی سیاه کوچولو از خواب بر می خیزد، می بیند چند تا ماهی ریزه دنبالش آمده اند. آهانها می ترسند. حتی بیشتر از پیش می ترسند: " فکر مرغ سقا را حتمنا نمی گذارد " مرغ سقا، خطری که سابقا خبرش را داشتند، حالا دارد کم کم محسوس میشود و در همین اول قدم است که آثار ترلززل و ناپایداری ماهی ریزههای فراری را فلج می کند. ماهی سیاه کوچولو شعار می دهد:

شماها زیاد فکر می کنید، شماش که نباید فکر کرد، راه که بیفکرمی برسان بنگلی می ریزد.

این بیان ساده نگار تنها راه و رسم صحیح جنین و پیش روی و روانشناسی این جنین است، ترس ناشی از بی حرکتی است، حرکت کسب ترسمان می ریزد. طالب توجه اینجا است که وقتی همگی در کیسه مرغ سقا گیر می افتند، اول ماهی سیاه کوچولو خطر را می بیند. ماهی ریزه ها از همان قدم اول فرار در کسبه مرغ سقا گیر افتاده بودند. کابوس " کسبه مرغ سقا " چنان تسخیرشان کرده بود که گمرافتان در خود کیسه تنها یک تخمیر جزئی در وضع می توانست بحساب آید، نه بیشتر.

همیشه در مقابله با روبرواری خطر است که طبیعت و جوهر واقعی هرکسی محک می خورد و معیار خلوص معلوم میشود. صحنه گفتگوی و متاخره ماهی سیاه کوچولو با ماهی ریزهها درون کیسه مرغ سقا تکیه دهنده است، از خلال حرفها، ادعاها، ترسها استبداد و بها و اظهار عجزها، طبیعت است یکایک ماهیان از جلو چشم خواننده می گذرد و حد ظرفیت و نفرت استقامت و نیروی اراده شان خود را نشان می دهد. آنها که خیال کرده بودند راه دریا، راه خانه است در بر خورده به اولین خطر واقعی پس می زنند، اظهار عجز می کنند، به تفرع و زاری می افتند و به قیمت سو دادن و قربانی کردن سوخت ترین صراشتان ماهی سیاه کوچولو - از دشمن برخوردار طلب بخشایش می کنند، اسطوری:

" حضرت اقا مرغ سقا، ما تعریف شما از خیلی وقت پیش شنیده ام، اگر لطف کنید مقدار مبارک را باز کنید که ما بیرون برویم، همیشه دعاگوی وجود مبارک خواهیم بود! ... "

" حضرت اقای مرغ سقا ما که کاری نکردیم ما بی گناهییم، این ماهی سیاه کوچولو ما را از راه در برده... "

چه کلمات و جملات آشنا و هزار بار شنیده ای! ولی ماهی سیاه کوچولو با همان قاطعیت، بسا همان اعتقاد به پیروزی نهائی، ضعف و خنگی ماهی ریزهها را به رخشان می کشد و در شان می دهد: ترسوها خیال کرده ای این مرغ خیلنگر، سعدن بخشایش است که اینطور التماس می کنید؟

در برابر این عظمت روح و سرخشی کوه مانند، حالا کراهت ضعف نفس و ترلززل اراده و پستی روح را ببینید:

" توهج نمی فرسید چه داری میگوی. حالا سی بیستی که حضرت آقای مرغ سقا خطور ما را میبشد تو را قوت می دهند! " و وقتی مرغ سقا به رسم معمول سنوایی و شیوه باستانی سر قان سقا می گوید: این ماهی فقور واقع کند تا از آبدان را بدست آورد، دیگر عقل نمیشناسد هم از کار می افتند و توحش غریبان در پست ترین اشکال نظاره میکند:

" باید خدشات کنیم ما ارادی می خواهیم! " ترسوها وضعفا، همیشه طالب آزادی اند بشرطی که در سینی نقره تقدیمشان کنند. اگر قرار باشد دیگری را هم فریانی بکنند حرفی ندارند ولی در مقابل خنجر ماهی سیاه کوچولو چه گفتند؟ ماهی سیاه کوچولو به تپید خنجر، آخرین درس و آخرین تجربه را به آنها ساموزد و به همه ماهی ریزه های نوعی و به مدافعان پر حورارت رحم و گذشت بخش نشان می دهد که کینه توری مرغ سقا که جز طبیعت

## نابود باد امپریالیسم جهانی بسزکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه دالخلیش



### وضع و موقعیت توده هادگردستان

از صفحه ۱

می‌کنند و بهانه آنها این است که در خانه شما بشمرکه بوده و با هست ، هنگامیکه صاحب خانه اعتراض می‌کند پیش زن و چهاش او را نکند میزنند و لخت و ناسزا به وی می‌دهند و اگر شانس بیسازد وی را با خودشان نمی‌برند ، با به خانه کسانیکه پسرانشان و یا دخترانشان بشمرکه‌اند می‌روند و می‌گویند باید بروید پسران یا دختران را با خود ببرید و برای اینکه به اصطلاح خودشان موفقی و پیروز برگشته باشند یکی از افراد خانواده را به عنوان گروگان با خود به جلا خانه می‌برند و شخصی را زندانی می‌کنند و می‌گویند تا پسر یا دخترتان را نیاورید و یا برنگردد آزاد نخواهی شد . لازم به توضیح است پاسداران خلقان و ارگانهای سرکوب ستر خود وارد خانه میشوند و از در و دیوار بالا می‌آیند و بعضی اوقات تیراندازی هوش می‌کنند و گاهی سه شیشه و پنجره‌ها و در دیوار شیشه می‌کنند تا افراد منزل مورد نظر و اطراف را مرعوب کنند . از سوی دیگر وقتی می‌بینند که تلاشهایشان برای ساز گردانیدن بشمرکهان قهرمان می‌شود است بمخانواده‌ها فشار بیشتری می‌ورند و آنان را مجبور می‌کنند هر روز به سیاه پاسداران مراجعه کنند و اسفا بدهندند که پیش فرزندان خود نخواهند رفت و هیچگونه کمکی به آنان نمی‌کنند . تمام شهر و جاده‌ها و روستاها کاملاً در محاصره آنها قرار دارد و در هر جاده وسی راه نزدیک به ۳۰ پست بازرسی وجود دارد ، در پیشتر بازرسیها مردم را پیاده می‌کنند و بازرسی و بدنی و سوال و جواب را انجام می‌دهند خلاصه معالفت راه یک ساعته را باید ۳ ساعته رفت ، در جاده‌های ارومیه - سیاه ، تبریز - سنندج ، سقز و غیره پست بازرسی محلی زیاد است که به شمارش نمی‌آید .

در داخل شهرها هر صد قدمه‌ای پاسدار برای کارت شنا - ای - سازمانگیری و امنیت و از سر مردم استفاده اند . " تارالله " خد خلقی هر روز که مدارس دخترانه و پسرانه تعطیل میشود در کمین دختران و پسران مردم هستند و هر یک را به بهانه‌های بازداشت می‌کنند . بهانه‌هایی که از آنان می‌گیرند از این قبیل است ، "چرا حجاب را رعایت نمی‌کنی " ، "چرا لباس مدارس را رعایت نکرده‌ای " ، "حتماً منظوری داری که اینقدر به این طرف و آن طرف نگاه می‌کنی " و با کسانیکه در خیابان می‌خندند ، به بهانه اینکه پاسداران را مسخره کرده‌اند دستگیر می‌شوند . هر روز حتماً طعمهای را گیر می‌آورند . همیشه پاسداران و نادانی جلوی در سیاه استفاده‌اند تا بینندند با لآخره چه بلایی سر فرزندانشان می‌آید و سرنوشت فرزندانشان چه خواهد شد ، تارالله ، کمینه و دیگر پیرووران آنها را متفرق می‌کنند و اگر نتوانستند آنان را متفرق کنند به تیراندازی هوشی متوسل میشوند و مردم را تهدید به بازداشت و کشتن می‌کنند .

در کردستان باید هر کس کف کوچکی همسراه داشته باشد تا بتواند کارهای شناسایی ، پاسان خدمت ، معالفت ، دفترچه آماده به خدمت ، کوبین اوراق ، شناسنامه ، گواهینامه رانندگی و غیره را در آن جا داده و دفتر بازرسی و تفتیش و بازرجویی نشان دهد .

کوبین اوراق ، برای گرفتن کوبین از نایکها از ساعت ۲ نصف شب باید خود را برای صف آماده کرد و برای گرفتن کوبین باید گوشه و کنار خیابان خوابید تا بتوان هر چه رودتر در اول صف قرار گرفت . خیلی ها هستند که صبح موقع نیشوندن کوبین خانواده خود را بگیرند باید دوباره یک شب دیگر در صف منتظر بمانند یعنی ها بعلت نداشتن کسب و کار جای خود رایه دیگران می‌فروشند و خود را به صف می‌رسانند و فردا صبح جای خود را می‌فروختند و این برای آنان کسب و کار شده . در مواردی دولت اعلام میکند که کوبین اوراق عمومی امتیاز خود را از دست داده و مردم مجبور میشوند برای دریافت دوباره آن مقداری پول علاوه بر پولی که در ابتدا برای تهیه کوبینهای قبلی داده‌اند پرداخت کنند .

کسبه آزاد ، در حال حاضر بعلت نداشتن پروانه کسب صدها دکان را در کردستان بسته‌اند و باید خود دکاندار مبلغ ۳۰ الی ۴۰ هزار تومان به اداره دارایی و شهرداری پرداخت کند . انوقت حق دارد دکانش رایز کند و اجازه کسب دارد تازه کسبه بختنامه‌های صادر گردیده که اگر کسی بخواهد پروانه کسب آزاد برای شغلی بگیرد باید از طرف کسبه فرسی پر کند ، مدل های فرم از این فرار است : " آیا زندانی بوده‌ای " - " آیا گروهی نیلا ارتباط داشته‌ای " - " هیچ وقت دستگیر شده‌ای " معتقد به ولایت فقیه هستی " - " به نماز جمعه

میروی " - " آیا بر امرت با خواهرت با فامیلیات ضد انقلاب هستند یا چکاره هستند " و غیره . خلاصه از این قبیل سوالات ، این فرم را به استاندار می‌فرستند اگر مورد قبول واقع شد باید این مبلغ را برای پروانه کسب پرداخت کند و اگر قبول نشد دیگر حق ندارد پروانه بگیرد و کاسبی کند . این مسئله در نقاط دیگر به این شدت وجود ندارد .

رشوہ خواری ، در رژیم خمینی رشوہ خواری نسبت به قبیل از قیام به سطح بسیار بالایی رسیده بطور مثال مسئول تارالله سیاهاد را در نظر گرفت . مسئول آنها فرقی است به نام صافقی . این فرد چند واسطه در داخل شهر دارد تا کسانیکه فرزندانسان توسط تارالله دستگیر و با وسایل و اجناسی از آنها گرفته شده ، مبلغی پول که توسط واسطه‌ها تعیین می‌گردد پرداخت شود تا فرزندانسان را آزاد کنند یا حستان رایس بگیرند . فساد و رشوہ در ادارات و نهادهای دولتی در تمام سطوح دیده میشود از جمله در ادارات ، بسیج انتظامی - شهرداری - بانکها - فرمانداری عداگاههای به اصطلاح انقلاب و عمومی - آمار - بنیاد تسبوت بنیاد مستضعفین و ...

برای مثال در شهر بوکان مدتی قبل اداره دارایی و بسیج اقتصادی را به اصطلاح منحل اعلام کردند که میلیونها تومان را از مردم ستمیده چاپیده‌اند ، بعد از مدتی همان افراد را بر سر کارهای خود فرستادند و هیچ برخوردی با آنها نکردند چون همه اقتضای بودند از زمینگان آخوندها . اگر آنها را اخراج می‌کردند برای مردم مباحث آنها روشن میشد و افرادی که با آنها همدست بودند مشخص می‌شدند .

در شهرداری سیاهاد یک سری رشوہ خواری و فساد اداری کشف شد که اصلاً کوچکترین برخوردی به آنها نشد چون خود شهردار در راس آنها قرار داشت . شهردار سیاهاد مورد اعتماد دولت و استانداری است و استاندار سیاهاد که دولت برای استاندار تعیین می‌کند با شهردار سیاهاد همدست میشود و پول را می‌چاپند . ارگانهای دولتی با لایحه به این سکه پی می‌برند و این چون خود آنها هم از طرفهای مختلف پول از این مردم ستمیده را می‌گیرند ، چیزی نمی‌گویند . و پرو کشور نیز در راس آنها قرار دارد . مثلاً اگر پولی را که شهرداری سیاهاد اختصاص می‌دهند تا مقداری به خیر سربازان دهد ، ۲۰ الی ۳۰ درصد آن اختصاص به مناطق تروپیکال و محل اسکان خانواده‌های سیاهاد و ساواک خمینی می‌آید و بقیه پول را به جیب خودشان می‌برند و بعد برای پول و تلویزیون اسباب اعلام میکنند که فلان شهر ... فعالیتها را داشته و فلان شهر دار رسیدگی لازم را کرده و غیره .

اعتیاد و بیکاری ، رژیم خمینی در رواج مواد مخدر در کردستان تا حدودی موفق بوده و خیلی از جوانان را بدام اینس بلای خانمانسوز انداخته است . رژیم می‌خواهد در کردستان جوانان فرکاری می‌خواهند انجام دهند اما بطرف نیروهای سیاسی جذب شوند . با توجه به اینکه شهرداری ، تارالله ، کمینه و آگاهی همگی میدانند چه کسانی در جامعه خرید و فروش مواد مخدر را انجام می‌دهند ولی نه تنها رسیدگی نمیکنند بلکه خودشان کار سازماندهی فروخته‌گان را به صحنه دارند تا بدینوسیله جوانان را از سیاست دورکنند .

در حال حاضر در شهرهای سیاهاد - بوکان - سقز - شاین در سنندج بویژه خیلی ها به دام این سقز خانمانسوز گرفتارند و روز بروز بر تعداد این افراد افزوده میشود .

دراثر بیکاری تعدادی از جوانان به کارهایی چون دزدی - خرید و فروش مواد مخدر - ولگردی و قماره روی آورده‌اند . شش این رژیم خائن تفریح گاهها را به محلی برای شکار جوانان تبدیل نموده و جوانان کردستان در این به اصطلاح تفریح گاهها شکار شده و به جبهه‌های جنگ و یا زندانها روانه میشوند . کسانیکه نمی‌خواهند بیکار باشند مجبور بکارهایی چون دست فروشی و میوه فروشی می‌شوند . در مقابل اینس تهدیدستان رژیم سادهایی بنام ستاد صد ممبر بوجود آورده و برای دستفروشان و میوه فروشیهای سرخیابان مزاحمت ایجاد می‌کند تا بدینوسیله آنان را بیکار زوده و با لاجبار روانه جنگ و قماره نما نه . موقعیت فرهنگیان ،

موقعیت فرهنگیان در رژیم خمینی صد چندان از گذشته بدتر شده ، بسیاری از دبیران و معلمان پاکسازی شده و مجبور به کسب آزادگشته - اند . حقوق کسانی که هنوز میری و با معلم هستند به حق پایبند است که اگر در کنار آن شغل آزاد دیگری نداشته باشند نمیتوانند زندگی زن و بچه‌هاشان را تامین کنند . تمام ادارات دولتی و فرهنگسی در کردستان در انحمار افرادیست که در سیاه با اطلاعات

### بحران تشدید می‌شود

از صفحه ۱

کلیدی و سازش ناپذیر با بوجیب گرایش به غرب و پانفاری بر این تحلیل که پدیرش قطعنامه ۵۹۸ نتیجه روحیه سازشکارانه مسئولان سیاسی کشور بوده ، از ابزارها و ترفندهای مورد استفاده آن دست های ناپیداست ۰۰۰ همه سخن در این است که رژیم های متعددی که در گوشه و کنار و به گونه‌های سیستم - تیک و حساب شده ، علیه بهترین چهره‌های انقلاب به گوش می‌رسد ، هدفی مشخص و از پیش طراحی شده را دنبال می‌کنند اسفا که گاه نیروهای خودی گنه احسان و شور انقلابی آنها قابل ستایش است ، ناخوه آگاه و بدون توجه به ماهیت ابعاد و پی آمدهای این حرکت ، دست به شامت چهره‌های ارزنده انقلاب می‌زنند ۰۰۰ تنها کسانی که عطش قدرت و سودای قبضه حاکمیت دارند و بر آن سرند که در طلبات تفرقه ، تشنج و بی اعتمادی کلاذ از سر نیروهای طرفدار نظام بردارند و بر سر خود بگذارند ، میتوانند برای حرکتهای تفرقه آمیز و نیرو شکن خود توجیه داشته باشند ۰۰۰ ضرورت تفاهم و انسجام و همدلی در

موقعیت فوق العاده و حساس کنونی ، بی نیساز از استدلال است ، ۰۰۰ براسی آیا این هدف مشترک براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران نیست ؟ اگر چنین است ، ما به چه میزان تشادها و تشبهای خود را برای مقابله با این توطئه عظیم جهانی حاصل کرده‌ایم ؟ (تائکید از مات)

نقل بخش قابل توجهی از این سرمقاله که با شناختی که از بوینسده قلم به مرد آن وجود دارد مسلم می‌کند که نظرات بخشی از دفتر خمینی را منعکس می‌کند ، از این جهت مفید بود که هم عسق و وسعت تفادهای دروسی رژیم روشن شود و هم دلایل فرصفحه ۲

با بسیج فعالیت می‌کنند . کارمندان ، معلمان ، دبیران و غیره به شیوه‌های مختلف زیر فشارند . در روز سیزده آبانماه پارسال و روز قدس و روز تقاضات سناد پشتمانی جنگ و مناسبت های دیگر در تمام شهرهای کردستان کارمندان و معلمان ، دبیران و غیره را با زور سه خیابان آورده بودند . رژیم برای هر دسته یک جاسوسی تعیین کرده بود تا اگر کسی شعار را تکرار نکند او را تحویل تارالله و با کمینه دهد . شیوه برخورد رژیم با فرهنگ برده کردستان ،

هر ملت برای خود فرهنگ و ادبی دارد . رژیم خمینی به انجا مختلف جلوی رشد فرهنگ مردم کردستان را گرفته است . اجازه نمی‌دهد دانش آموزان در مدارس به زبان خود بیاموزند یا به میل خود مراسم عروسی برپا کنند . هر کس که ازدواج کند باید قبلاً تارالله یا کمینه را خبر کرده باشد و مبلغ ۱۰۰۰ تومان به حساب خمینی دژخیم وارز نماید . در هر مراسم عروسی هر لحظه باید در انتظار بوش و خشیانه تارالله و کمینه به مراسم عروسی بود و این مزدوران وقتی خود را به مراسم عروسی رسانند مراسم را به عزاداری تبدیل می‌کنند و عده‌ای را سه بهانه‌های مختلف دستگیر می‌کنند . کسانیکه توسط تارالله و کمینه دستگیر میشوند یکی دوساه از سریشوت آنان کسی خبردار نمیشود . فروارد سیاز دیده شده که این مزدوران تروسی و داماد را مجبور می‌کنند که کنار هم بنشینند و آنان را مجبور می‌کنند که از همدیگر فاصله بگیرند تا حال صدها عروسی به این شیوه برهم خورده است . این گوشه کوچکی از ظلم ، ستم و ضرب و شتم فساد و اعتماد و غیره در کردستان است که بازگو کردید . این رژیم به زور استوار است و نمیتواند حقوق انسانی مردم میهمان را بدهد . پس متحد شویم و رژیم جنگ و جنابات آخوندها را سرنگون کنیم . تنها راه رهایی جنگ مسلحانه با این رژیم است .



اخبار و رویدادها ....

از صفحه ۱۲  
اظهارات آقای مسعود رجوی در رابطه با استعفای موسوی پس از استعفای نخست وزیر خمینی، مسئول شورای ملی مقاومت آقای مسعود رجوی در این رابطه اظهاراتی نمود که صدای مجاهد در برنامه روز ۱۵ شهریور ۶۷ آنرا پخش نمود. آقای رجوی اظهار داشت که: " حرکت امروز نخست وزیر خمینی سپین سرباز نمودن اختلافات درونی و درمان ناپذیر درون رژیم نامشروع خمینی و سر آغاز فروپاشی قطعی آن می باشد. رژیم خمینی ضمن یک ماه و نیم گذشته همه بهره برداریهای خود از تغییر تاکتیک در برابر مسئله جنگ را در سطح بین المللی و منطقه ای به عمل آورد، و اکنون زمان پرداخت سبای داخلی آن که چیزی جز فروپاشی نیست فرا رسیده است"

مسئول شورای ملی مقاومت هم چنین افزود: هفته پیش خمینی برای در کنترل داشتن اوضاع داخلی تصریح نمود که وضعیت جنگی هنوز ادامه دارد، بنا بر این همزمانی باز شدن مجلس خمینی و نامشروع شدید الحن موسوی با بن بست کنونی مذاکرات ژنوو تصادفی نیست، مخصوصا موسوی که مواضعش اغلب مورد حمایت شخصی خمینی بوده است آشکارا اعلام کرده که در قبال ولایتی هیچگونه مسئولیتی نمی پذیرد.

مسئول شورای ملی مقاومت ایران نتیجه گیری نموده که اقدام اخیر نخست وزیر خمینی اعم از اینکه در موقعیت خود ابقا گردد یا کنار گذاشته شود وضعیت کلی رژیم را در هر حال ضعیف تر نموده و چاکگی از بیرون و بختن تعارضاتی است که پنهان کردن آنها در درون رژیم بیشتر از این امکان پذیر نیست، یعنی اکنون نخستین اثر " زهر " کشنده صلح که خمینی به خوردن آن ادعان نمود بارزتر شده است.

اشک تماشای خلق کرد

سران رژیم که بلافاصله پس از بقدرت رسیدن به سرکوب خلق کرد ایران پرداختند، اکنون برای خلق کرد عراق اشک تماشای می ریزند و با وجود اینکه خیانت سران رژیم در حمله و فرار متضخانه آنان برای همه روشن است، باز هم بر اساس مطامع شد انسانی و ارتجاعی خود می خواهند از مسائل کردهای عراق سوء استفاده کنند. روزنامه کیهان در سرمقاله روز ۱۴ شهریور امسال، این نیت پلیدی را در مقاله ای تحت عنوان " مسئله کردهای عراق و مذاکرات ژنو " که در ستون " نگاه " چاپ کرده و مشخصا توسط اعضا دفتر خمینی دیکنه شده است، به نمایش می گذارد. مزدوران خمینی در این مقاله اعلام می کنند که " ساله کردهای عراق، مساله داخلی عراق نیست و باید در کنفرانس ژنو مطرح شود. " جای تردید نیست که خمینی و اعوان و انصارش اساسا بفکر مردم (چه کرد چه فارس و چه عرب) نبوده و نیستند و تنها برای حفظ حکومت ننگین خود، می خواهند از مسائل کردستان عراق برای پوشاندن چهره ضد خلقی خود و پنهان کردن شکست های فضاخت بار خود سوء استفاده کنند.



در بالا صحنه ای از ویرانه های ناشی از سیل دیده میشود

ویرانی و کشتار سیل

در ساعت ۱۱ بعد از ظهر روز شنبه ۳ شهریور بدستمال چند روز بارندگی مداوم از کوه های هزار به رودخانه های سیاه جبال تبرک و دوسکاره، سیل سرازیر شد. جریان سیل که از کوه های سسارک آباد و اسیلی آغاز شده بود در اندک مدتی به رود هن و بومین رسید و شدت سیل بحدی بود که در سر راه خود تعداد زیادی از خانه های مردم را ویران و سرکشید. این خانه ها را با خود برد اما به خانواده های کشته شدگان این فاجعه تسلیم نمی گوییم.

اطلاعیه

هم میهنان مبارز نیروهای انقلابی

احزاب، سازمانها و مجامع بین المللی

رژیم خمینی که در اوج فرماندگی و شکست مجبور به عقب نشینی در مقابل خواست مردم ایران برای قبول قطعنامه ۵۹۸ گردید، اکنون می خواهد انتقام این شکست و نیز شرمه ای که از عملیات فرورجی جابویدان متحمل شده است را از زندانیان سیاسی میهنمان بگیرد.

رژیم خمینی با قطع ملاقات زندانیان سادرت به اعدام تعداد زیادی از زندانیان سیاسی در سراسر کشور نموده که نمونه هایی از آن بر طبق اخبار دریافتی تا تاریخ ۶ شهریور امسال به قرار زیر است:

- ۱- در زندان رشت تعدادی به اعدام بیش از ۳۰۰ نفر از زندانیان سیاسی نموده است.
- ۲- در زندان تبرک تعداد کثیری از زندانیان سیاسی را اعدام نموده است.
- ۳- در زندان دیزل نام گرامانه اکثریت قریب به اتفاق زندانیان سیاسی را اعدام نموده است.
- ۴- در زندان رجایی شهر کرم گرامانه اکثریت قریب به اتفاق زندانیان سیاسی را اعدام نموده است.

۵- در زندان اوین تهران جمع کثیری از زندانیان سیاسی تا کنون اعدام شده اند.

ما از تمامی هم میهنان مبارز و نیروهای سیاسی، سازمانها، احزاب و مجامع بین المللی می خواهیم که ضمن محکوم نمودن این اقدامات وحشیانه رژیم خمینی تا مبارزه متحد و یکپارچه مانع ادامه این اعمال جنایتکارانه شوند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - بیرو برنامه (هویت)

۱۶ شهریور ۱۳۴۷ - ۷ سپتامبر ۱۹۸۸

گفتگوهای آمریکا و اتحاد شوروی

خبرگزاری تاس در تاریخ ۱۲ شهریور امسال (۳ سپتامبر ۸۸) اعلام نمود که گفتگوهای سه روزه آمریکا و اتحاد شوروی بر سر پاره ای از مناقشات بین المللی امروز پایان یافت.

به گزارش خبرگزاری تاس در این مذاکرات مسائل کامبوج، افغانستان، خلیج فارس مورد مذاکره قرار گرفته است. از طرف آمریکا سایکل آرماکاست معاون وزارت خارجه) و از طرف اتحاد شوروی بوریوریتسف (معاون وزیر خارجه) سرپرستی هیئت های مذاکره کننده را به عهده داشتند.

تظاهرات مردم شیلی

روز ۱۳ شهریور امسال (۴ سپتامبر ۸۸) یکی از بزرگترین تظاهرات مردم شیلی علیه دیکتاتوروری پیشو به برگزار شد. این تظاهرات که پس از اعلام کاندیداتوری پیدوشه برای انتخابات آینده شیلی برگزار شد، مورد حمله مزدوران پیدوشه قرار گرفت و تعدادی از تظاهرکنندگان زخمی و دستگیر شدند.

خبرگزاریها تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات را بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر اعلام کردند.

نابودی موشک های اس ۴ اس ۲۰ اتحاد شوروی روز ۶ شهریور امسال (۲۸ اکتبر ۸۸) کار نابودی سازی موشک های اس ۴ اس ۲۰ را با نابودی سه موشک از این نوع آغاز نمود. این اقدام که بر اساس توافقات بین آمریکا و شوروی صورت می گیرد، اقدامی در جهت کاهش سلاحهای هسته ای است. در جریان این امر کارشناسان آمریکایی برای نظارت حضور داشتند.

در جلسه روز ۱۵ شهریور مجلس ارتجاع، طرحی از طرف تعدادی از نمایندگان مجلس در جهت اذعان وزارت سپاه و وزارت دفاع در یکدیگر به مجلس ارائه شد. در طرح مذکور بجای دو وزارتخانه، یک وزارتخانه بنام " وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی " پیش بینی شده است. ارائه این طرح، شایعه انحلال کامل سپاه پاسداران را در بین نیروهای سپاه شدت بخشیده است.



### خطرات يك سرماز از عملیات كربلای ۶

توضیح نبرد خلق : مطلب زیر خطرات يك سرماز از عملیات كربلای ۶ است كه در تاریخ ۲۲ دیماه ۶۵ درجه سه سوار انجام گرفت. توجه به این خطرات دلائلی كه رژیم را مجبور به قبول قطعنامه ۵۹۸ نمود را هر چه بیشتر روشن میکند.

چند روز قبل از دستگیری ام همراه با چند نفر از دوستانم در یکی از کوچههای شهر با گشت ثارالله روبرو شدیم. در فاصلهای از انتهای کوچه بودیم که دیدیم نمیتوانستیم برگردیم و اگر میخواستیم از کوچه خارج شویم حتماً میبایست از کنار گشت مذکور رد میشدیم. بناچار بلافاصله خود را به درون نزدیکترین خانه که درب آن باز بود انداختیم. زن جوانی که در حیاط خانه نشسته بود، ما را دیدن ما رنگ از روستی پرید و زود متوجه شد که ما سوار تعقیب این جنایتکاران و آدم فروشان قرار گرفتهایم. شویا نیلا نیز چنین مواردی برایش پیش آمده بود. ما خوشروسی و مهربانی سربازان ما را در انبار خانه مخفی نمود و خود بعنوان نگهبان لحظه به لحظه وضعیت کوچه را مرییاد تا بسند که ایا گشت ثارالله خواهد رفت یا نه. بعد از چند دقیقه زن سربازان برگشت و گفت: "خدا را شکر که شما را ندیدند. همین دیروز چند جوان را در جلوی خانه ما دستگیر کردند. این کتافها حیوانات را دانه، دانه میپرند و بستند. بسته بر سرگردانند." زن جوان در آخر به ما توصیه کرد که از خانه بیرون نماند تا حداقل در امتداد فرار رود و آتش جنگ کمی فرو نماند شاید هم تا آن موقع جنگ تمام شود. شهر خالی از جوانان شده بود دیگر آوارها بسر رفته بود که جوانان توانمند در شهر بر اجتناب تجمع کنند ما شویا نیلا فرار فرار در خیابان براجتی و بدون ترس بیایند. همه با در خانهها مخفی شده با از شهر خارج شده و با دستگیر گردیده بودند. در خیابان بیشتر رهبا و مردهایی که توان جنگ کردن نداشتند با معدودی جوان که متشکل از محصلین و با کسانی که به نوعی توانسته بودند معاشرت نگرددند. سید محمدی. بالاخره در روز ۱۸ آبان ۶۵ توسط گشت زنده امری در خیابان مستگیر شدیم و مرا روانه زندان امری کردند. شب همان روز خانوادهام که متوجه شده بودند من توسط نیروهای مسلح رژیم دستگیر شدهام برای آزاد کردن من اقدام کردند. عوامل رژیم پس از گرفتن تعدادی از خانوادهام مرا آزاد کردند. فرار بر این شد که فردای همان روز من برای اعزام به خدمت روانه یادگان کردم. از يك طرف خودم راضی نبودم به خدمت بروم و میدانستم که عواقب این کار جز مرگ چیز دیگری نیست و از طرف دیگر خانوادهام تحت فشار بودند. چون پروانه کسب منازاه و کل دارایی خود را در گرو آزادی من گذاشته بودند و اگر من به خدمت نمیرفتم سبب دستگیری و اذیت و آزار برای آنها میشد. بهمین خاطر تصمیم گرفتم حداقل برای دوره سه ماهه آموزشی به خدمت بروم تصمیم این بود که بعد از اینکه پروانه کسب را از عوامل رژیم گرفتم و دیگر چیزهای آنجانبی بعنوان "گرو" در دست آنها نداشتیم، پس از فرار از کوفتهای دوره آموزشی از يك فرمت استفاده کرده و فرار کنم. اینرا بگویم که رژیم آنجانبی تصمیمی در اسرار هیچ نیروی دارد که دیگر برای شکار جوانان دست به هر چیزی نمیبرد. مثلاً رژیم حتی آنجانبی محتاج است که وقتی جوانان را میگیرد، در همان محل روز آنها را تقسیم بندی کرده و به محل های استقرار اعزام می دارد. بطور مثال وقتی گشت زنده را گرفته اند بلافاصله ما را به چهار دسته تقسیم کردند. فرمانده مزدوری که در محل کتاف سواران اینکار بود گفت: "ما به دست دسته از شما برای نیروی هوایی احتیاج داریم. ما و ما پس از برای نیروهای دیگر احتیاج داریم." بی آنکه وقت را تلف نماید يك ریف شماره نوبت و قرعه کشی آغاز شد. يك جوان که در نزدیکی محل ما بسود را صدا زده و گفتند که یکی از این اوراق را بردار. بعد از اینکه قرعه کشی شد يك واحد ما جدا کردند و آنها را بردند. فردای همانروز با تعدادی حدود ۶۵ نفری که تقسیم شده برای اعزام در جایی که محل اعزام نیرو بود جمع شده بودیم. اکثریت خانوادههای افرادی که فرار بود اعزام شوند در محل حاضر شده بودند. خانوادههای حاضر بسیار ناراحت بودند. فر همین حال دیگر چیزی از دستمان بر نمی آمد.

صورت گرفت. نزدیکهای صبح ما را با قطار بطرف ابدمشك بردند. شب همانروز به ابدمشك رسیدیم. در ابدمشك ما را توسط ماشین های (ای فا) به نقلهای خارج از شهر ابدمشك واقع در جادهی اهواز - ابدمشك بردند. صبح پنجشنبه شبیم گشت در اینجا ما را تقسیم می کنند. ظهر همانروز ما را در محوطه باز آن محل جمع نمودند. بنا گفتند تقسیم بندی خواهید شد و بعد از اینکه تقسیم بندی شدیم در مانتخان طوری برخورد کردند که یعنی دیگر شما همدیگر را نخواهید دید. ما نیز بهمین خاطر پس سربازان هم دوره خودم روپوسی و خدا حافظی نمودیم. بعد از اتمام کار تقسیم بندی سربازهای جدید بسبیل همان (ای فا) و چند اتوبوس دیگر ما را راهی محلی که برای خدمت تعیین شده بود کردند. جدایی از رفقا و دوستان "سروش" نامعلومی که در مقابل ما قرار داشت و خشکی ناشی از این سفر ۰۰۰ ساعت شده بود که بعدها خیلی تصیف شوند. ستوانی که ما را تحویل گرفته بود در رسیدن ما به قرارگاه خیلی عجله می کرد. در بین راه متوجه شدیم که ما را بطرف سوار می برند. فردای آنروز در حدود ساعت ۱۰ شب به قرارگاه گردان در انظر سوار رسیدیم. گردان موسوم به ۸۷ و گروهان قدس که تازه تاسیس بودند، محل خدمت ما بود. لازم به توضیح است که این گردان چند بار بارسازی شده بود. هر بار تمام نفراتش را بجز فرمانده گردان و چند درجه دار دیگر از دست داده بود. آنتب ما را به چادر چند سرباز قدسی که به مرضی رفته بودند، بردند. صبح آنروز به ما اسلحه و تجهیزات دادند قسمی که به گروهان سازماندهی نمودند. هر گروهان سه دسته است. گروهان ما متشکل از ۶ سرباز جدید و قدیمی بود. این سه دسته عبارت بودند از دسته اول که ۳۰ نفر بودند فرمانده آنش گردان دوم ابراهیمی اهل کرمانشاه بود. دسته دوم که فرمانده آن گروهان دوم پیاده احمدی بود و دسته سوم، دسته ادوات گروهان به فرماندهی يك ستوانیار بسود من و یکی از همشهریانم را در دسته اول به فرماندهی ابراهیمی سازماندهی نمودند. دستم از بی بی جی زن شد و بمن نیز تیربار ام ۲۰۳ دادند. هم من و هم دستم تا بحال هیچکدام با این اسلحهها آشنایی نداشتیم. در طول عمرمان حتی يك گلوله با آن اسلحهها تیراندازی نکرده بودیم. همراه من دو نفر، یکی سیمات بیار و دیگری کسک تیربار بودند. آن دو نفر آنقدر لاغر و بیحال بودند که به سختی می توانستند از شب در راهی که گروهان ما روی بلدنی آن قرار داشت با ما بیایند. در آن منطقه وضعیت بهداشتی ما زیر صفر بود. یکی از بچهها در همان ابتدای ورودمان به منطقه بسبب بیماری "مننژیت" که نوعی بیماری تب خطرناک است دچار شد و در حالی که از تب می سوخت جان سپرد. در آن منطقه کمتر کسی از بچهها بود که به نوعی بیمار نشده باشد. نیروهای ما خیلی خسته بود. از انموقع که از تهران اعزام شده بودیم هنوز فرصت پیدا نکرده بودیم استراحت کنیم. اکثریت بچهها با حالتی مابوس می گفتند "این تازه اول کار است. بهمان رحم کند." بمن و دستم بیل و کلنگه دادند تا سحلی را برای چادر زدن درست کنیم. بالاخره چادر را تا اول شب در بالای تپه مستقر نمودیم. بعد از تمام شدن مشکلات سفر و جا ۰۰۰ تازه قصد داشتیم استراحت کنیم که نصف شب "بریا" دادند و ما را بیدار کردند. فرمانده گردان ما را جمع نمود و گفت که تمام وسایل هابتمان را بردارید و آماده اعزام به پشت حبه باشید. شب هنگام ما را به تندی سوار کمپرسی هایی که قبلاً آماده شده بود کردند تا ما را راهی منطقه ای که معلوم نبود جاسات کنند. رانندههایی که ماشین های خود را بهم همراه داشتند و با زور سرنیزه پاسداران مجبور شده بودند که برای انتقال نیروهای رژیم به بچهها بیایند و از خانه و کاشانه خودشان بدور افتاده بودند اجازه نداشتند از ماشین باشن بیایند. رانندهها هم بیایست هیچگونه حرفی با سربازان خود بدل می کردند. از این حرکات ما متشکوک شدیم که آیا این چه چیزی است که اینقدر بشکل امنیتی پس آن برخورد می کنند؟ بعد از سوار شدن به ماشین ها ساعتها راه پیمودیم. همه نگران از اینکه سرنیزهها چاه خواهد شد؟ همگی در سکوتی عمیق نلرزوفته بودیم. بچهها پس یکدیگر متحیرانه نگاه می کردند. ماشین ها تا ظهر روز بعد همچنان می رفتند که ناگاه متوجه شدیم در منطقه ای که معروف به "کلنه تندی" بود وارد شده ایم. این منطقه در حصار خطی که به "تپه انگشتی" معروف بود واقع است. ما را به بن رزمی بردند. بن رزمی در امتداد ارتش به خط لوله جبهه گفته میشود. فرمانده گروهان پیش ما آمده گفت: بلافاصله برای خودتان سنگر درست کنید که اگر دیر جمعیتد کشته خواهید شد. وقتی این حرفها را از فرمانده خودمان شنیدیم واقعا ترسیدیم. فهمیدیم که وضع مثل اینکه خیلی خراب است. خلاصه بچهها از ترس جان خودشان شروع به سنگر سازی کردند. یعنی از بچهها سوال کردند که چرا جبهه سازانگی در اینجا هنوز نتوانسته برای سربازان سنگر درست کند؟ در همین سنگر سازی بودیم که ناگاه صدای صیپ خمپاره حمل استقرار ما را لرزاند. گرد و غبار خاک تمام سروی ما را فرا گرفت. صدای گریه و زاری بچهها بلند شده بود. همین که به خودمان اندیم دیدیم که یکی از سربازان کشته و یکی دیگر از بچهها زخمی شده بودند. بعد از لحظاتی چند چنان سکوتی مرمکبار بر ما حاکم شد که اصلاً قابل وصف نیست. از ترس جان مجبور بودیم چالههایی به عمق ۲ متر با بیشتر حفر کنیم. فرمانده گروهان می گفت: "اگس می توانید چالهها را بشکل ال - حرف کنید چون وقتی که عراق شروع به خمپاره اندازی کند جایی را خالی نخواهد گذاشت و همه جا را بلافاصله دوستر. حتی يك متر نیز خواهد کوبید." شب همانروز بر پا دادند و گفتند: "برای رفتن به خط مقدم آماده شوید" از دور صدای توپها و خمپارهها بحدی شدید بود که دیگر نمیتوانستیم صدای يك توپ یا يك خمپاره را تشخیص دهیم. صدای عظیم و یکنواختی که از انفجار خمپارهها و توپها که توسط ارتش عراق شلمک می شد ما را تشوید. آزار بی دانه در حصار ها و سوانساز که فرماندهی همه ما بود شروع به آمارگیری نمودند. در آخر آمارات گیری محلی که سیمات را در آنجا بروی هم ریخته بودند به ما نشان دادند. حرکات فرماندهان طوری بود که فهمیدیم آنها جرات نمی کردند بطرف سیمات که در پشت تپه ای که در کنارمان بود بروند. وقتی ما نزدیک تپه می رسیدیم به محل سیمات رسیدیم خیلی تعجب نمودیم. ما فقط يك گروهان بودیم در حالی که تقریباً به اندازه يك لشکر سیمات آورده بودند. نارنجکیها، گلولههای ا بی جی ۷ و خشکیهای مختلف ۰۰۰ آتقز روی ما ریخته شده بودند که ترس ما را هم برداشت. اگر يك ترکش خمپاره به آنها می خورد می کرد تمام منطقه را نابود می کرد. فرمانده گروهان در موقع تجمع ما گفته بود که تا می توانید سیمات با خودتان حمل کنید، چون به آن احتیاج پیدا خواهید کرد ولی من و اکثر بچهها از چند گلوله بیشتر نمی توانستیم با خود برداریم. وقتی که گلولهها و تیربار را روی دستم می انداختم سرگولها با عجله آمد، دست اینک فقط من آنجا مانده بودم، قطار گلولهها را روی شانهام محکم کرد و يك قطار قشنگ دیگر نیز روزی آن انداخت. کم کم داشت تجهیزات و وسایلی که با خودم برمی داشتم دورا سر روی خود می شد. خیلی به زحمت می توانستم بخورم. به سرگولها گفتیم: یعنی توانم اینقدر گلوله با خودم حمل کنم. وی گفت: برای من مسئله ای نیست که چقدر می توانی حمل کنی. باید حمل کنی. مجموعاً تجهیزات نفری بدینترار بود: دو کلاه یکی کلاه خاوه و دیگری کلاه کاسوایی، لباس زیر و لباس ارتشی و لباس یکسره شد. تیمیاسی، گوله پشتی حاوی غذا، پوتین و دستکش تیمیاسی، بیل، سقمه و کبسه محتوی ماسک ضد گاز، چنان وزن مرا سنگین کرده بود که دیگر نمیتوانستم حتی سرم

## پیروز باد مبارزه قهرمانانه خلق کرد برای آزادی و خودمختاری



خاطرات یک سرباز

از صفحه ۶

را به عقب برگردانم. بقیه بچه‌ها نیز چنین وضعی را داشتند. ما را به صف کردند و دستور حرکت دادند. همینکه حرکت کردیم سکوئی بر سر اسر منطفقه حاکم شد. صدای سهمب چند لخته پیش حالا تمام شده و هر چند دقیقه یکبار اینجا و آنجا صدای انفجار خسبارهای با توپ ۱۰۰۰ سکوت جیبه را می شکست. کم کم داشتیم به خط مقدم نزدیک می شدیم. ما صغای به چندان دور صدای رگبار گلوله‌ها و انفجارها و مختلف و نور ناشی از نور آتکنها و ۱۰۰۰ ما را سخت به فکر فرو برده بود. فکری سملو از ترس از اینکه خودمان ما از تپه‌ای که ارتفاعش از تپه‌های دیگر خیلی بلندتر بود بالا کشیدیم بالای کوه سنگرها و شیارهای ریادی بچشم می خورد. معلوم شد اینجا آخرین مواضع ایران است. از این به بعد به مواضع میان دو خط مقدم رسیده بودیم. وقتی به پائین تپه رسیدیم، فرمانده گروهان ما در محلی که نیم خاردار را قطع کرده بودند ایستاد و یکی یکی به ما می گفت: " بروید به امید خدا، موفق باشید. پیروزی از آن ماست، ما اما عبدالله ۱۰۰۰ یا مهدی اگر کشتی ۱۰۰۰ من که در آخر می دم متوجه شدم که احدی درجه دار گروهان به فرمانده گروهان گفت که هنوز خیلی مانده، باید در حدود دو کیلومتر دیگر راه برویم تا به محل تعیین شده برسیم. این منطقه ای بسن مواضع و دیدبانیهای ایران و عراق است و هنوز به خط حمله نرسیده‌ایم. هوا داشت روشن می شد، بطوری که می توانستیم اطرافمان را ببینیم. منطقه‌ای وسیع و خشک بسا تپه‌های به ارتفاع ۷۰ یا ۸۰ متر که بلندترین آنها دیدبانیهای ایران و در مقابلش دیدبانیهای عراقی حضور داشتند. در حین راه رفتن به اعزامان لگو می کردیم، که رژیم جعفر احتیاج به نیرو دارد که در طول چهار روز از تهران ما را به خط مقدم جیبه رسانده بود. آموزشهایی که دیده بودیم کافی نبود. امکانات ما محدود، تمام گروهان ما فقط یک بزرگیار داشت و چند سرباز که اصلا وارد نبودند به وی کمک می کردند. در نزدیکی خط مقدم تپه‌ای بود که بر اثر عبور رودخانه از آن بوجود آمده و حالا خشک شده بود. ما از این شیار جلو می رفتیم. هنوز چند دقیقه‌ای پیش ترفته بودیم که صدای انفجار سلاحهای سنگین تپه‌ها را روی سر ما خراب کرده، هر کس به طرف کسی می دوید. بعد از چند لحظه که توانستیم خودمان را از صحنه نوب باران دور کنیم متوجه شدم یکی از دوستانم که در دوره آموزشی با هم بودیم کشته شده است. جمعی دیگر از سربازان که در اطراف او بودند همگی کشته شدند. از حسد دوستم فقط یک قسمت از بدنتی و انهم یونیش سالم مانده بود. بقیه بدنتی بر اثر اصابت شدید خمپاره تکه تکه شده بود. ما دیدن این صحنه تمام بچه‌ها و فرماندهان نیز آنقدر ترسیده بودیم که می خواستیم برگردیم. عده‌ای از بچه‌ها می خواستند جداجا را که زخمی شده بود به عقب ببرند که فرمانده گروهان مخالفت نموده و گفت: " این وظیفه ما نیست کسان دیگری را مأمور این کار کرده‌اند ما باید هر چه سریعتر جای گردان ذوالفقار که الان در حال عملیات هستند را بگیریم. " این در حالی بود که بعد از عملیات در حین تپه به عقب و بقول بچه‌ها پشت به دشمن، رو به سپهر برای می کردیم متوجه شدم که هنوز احضار زخمی‌هایی که در قبل از عملیات زخمی شده بودند همانجا انداخته‌اند. به گفته فرمانده گروهان برای خودمان ادامه دادیم و بسوی جلو حرکت کردیم. سربازی که وضعیت خیلی خراب بود از جلو دوام، دوام خود را به فریادها می رساند و گفت که یکی از گردانهای عمل کننده "کوب کرده" "کوب اصطلاحی است که صحنی ایستادن و جلو رفتن، در حمله‌ها بکار می رود" و در خواست نمود که اگر کسی بیسم دارید با قرارگاه گردان تماس بگیریم که نیرو بفرستند. فرمانده ما در جواب گفت فعلا ما هستم و جلو می رویم. پشت سر ما نیز نیروی تازه نفس در حال ایستادن است. از این گفتگوها متوجه شدم که حملات بصورت گسترده صورت نگرفته و نیروهای عمل کننده برانگشته هستند. از شیار بیرون آمدیم. هنوز چند صد متر جلو ترفته بودیم که در طرف راست در میان خزه‌های تپه‌ای گروهان قوی الذکر که کوب کرده بود را دیدیم. ابراهیمی و احدی که هر دو فرمانده دسته بودند به ما گوشه زدند که هر کسی با اینها ( منظور گروهان کوب کرده بود) صحبت نمایند دادگامی خواهد شد. چون اینها همه در پایان حمله دادگام صحرایی برایشان تشکیل خواهد داد. پس شما نیز برای خودتان در دسترس نماند. وقتی ما به نزدیکی گروهان رسیدیم سربازهای خون آلود با چشمانی که به سرخی گراشیده بود فریاد می زدند: " جلو نروید، جلو نروید ما را تارو مار کردند. این باقیمانده از یک گردان است. فرمانده نداریم. هیچ طرحی برای حمله ریخته نشده و ۱۰۰۰ خلاصه بهر شکل می خواستند از رفتن ما جلوگیری کنند. چند نفر فالانژ و پله فریان کوه در همه جا دیدنال مزدوری همراه با سربازها بین ما و گروهان کوب کرده رفتند و فریاد زدند: " اگر کسی بظرف اینها نباید از راهی می گشت و اینگونه سوار احتیاجی به دادگام صحرایی ندارد. " در این لحظه بود که بچه‌ها روحمشان را بکلی از دست داده بودند. بسا درمانده از همه چیز، مانده بودیم که چکار کنیم. بهر حال تعداد زیادی از بچه‌ها جلو رفتند و مردن راهپنژان این وضعیت داشتند بدین خاطر بطرف جلو حرکت درآوردند، کسی جلوتر رفتیم، چند لحظه تشریم و استراحت کردیم. بعد از استراحت بسوا راه ادامه دادیم. در حال جلو رفتن بودیم که چند نفر، که سراسیمه بطرف عقب قرار می گرفتند به ما رسیدند. یکی از آنها از من سوال کرد که چه لشکری هستید؟ سنن در جواب گفتم ۲۱ حمزه ۱۰۰۰ من نیز متقابلا از او پرسیدیمشما جزو چه لشکری هستید؟ وی در جواب با نیشخندی تسخر اسیر جواب داد لشکر زول فرار ( منظور لشکر ذوالفقار بود). در مسیری که جلوتر می رفتیم شکاری که در آن حرکت می کردیم بزرگتر می شد. در میان بیشه کوچکی که در وسط شیار بود تجهیزات مختلف و کلاه خود و اسلحه‌های پاره پاره شده ضد سلاح شیمیایی بچشم می خورد. از وجود این همه وسایل معلوم نبود که گردانهای ذوالفقار شب قبل از این شیار رد شده‌اند. دیگر طاقت جلو رفتن را نداشتیم. بچه‌ها همه روحمشان را لحظه به لحظه از دست می دادند. بچه‌ها که جلوی صف بودند بدون توجه به فرمانده گروهان و بقیه فرماندهان یکی، یکی شمشند. کم کم همه بچه‌ها خودشان به دستور خودشان " استراحت " دادند. فرمانده گروهان که ایسن سخن را دید خیلی وحشت کرده و واقعه ای را که در حال وقوع بود پیش پیش نمود. به یکی از بچه‌ها گفت که چرا جلو نمی روید؟ مگر شما ایرانی هستید، مگر عراقی ستمگن ما را تعریف نکرده؟ مگر این جنگ تحمیلی نیست؟ سرباز مذکور در جواب فرماده که حالا حالت کودکی خردسال را بخود گرفته بود با خشم بچه‌ها در قفسه و در نازده با صدای بلند، بنحوی که همه بچه‌ها بشنوند گفت: " این جنگ تحمیلیست، درست است. ولی اولی این جنگ به ما ایرانیها از طرف حکومت خودشان تحمیل شده. من را بزور به جیبه آورده‌اند. من نمی خواهم بچشمک. دوما که ما حالا در شیار مذکور هستیم، پس حالا ما اشغالگریم. " بچه‌های دیگر نیز به نشانه تأیید سرباز مذکور دور وی جمع شدند. فرمانده گروهان که وضعیت را آشفته دید، جوابی نداد و فقط به فرمانده دو دسته رو کرد و گفت: اینها می خواهند هم خودشان و هم ما را به کشتن بدهند. بدینال این حرفها فرمانده با حالتی ملتسانه رو به ما کرد و گفت: " ما با اگر جلو نرویم دادگام صحرایی در انتظار ماست. فقط کسی جلوتر می رویم و آنجا مستقر

بحران تشدید می شود

از صفحه ۴

آن آنچه طی یک ماه گذشته در درون حاکمیت اتفاق افتاد و آنچه در این رابطه گفته شده توسط سرقاله نویسن کیهان از قبل افشا شده است، آنچه از سرقاله کیهان و مسائلی که بعدا پیش آمد میتوان نتیجه گرفت، مقرر زمر است:

- ۱- در درون حکومت، جریانات نیرومندی مخالف پذیرش قطعنامه بوده هستند.
- ۲- جریانی که از پذیرش قطعنامه دفاع می کند، مدافع ایجاد رابطه با امریکاست و این يك امر جدی برای این جریان است.
- ۳- مسائل بعد از جنگ و بخصوص مساله سهم هر يك از جناحها در مساله به اصطلاح " بازسازی " که در حقیقت چیزی جز وسیله جدید برای غارت جامعه نیست از سهمترین مسائل مورد اختلاف است. بنحوی که این مساله و مساله رابطه بسا امریکا را میتوان گره گاه و کانون تضادها دانست. در این رابطه، همانند گذشته خمینی می گوید که همچنان نقش خود را بعنوان به اصطلاح نیروی بالای سر جناحها حفظ کند، نقش که به نهایت به آن خدشه وارد شده و استعفای بسوی بدون اطلاع خمینی، نشان می دهد که ولایت فقیه خمینی از درون نیز پشت در حال تلاشی است اکنون دیگر برای آن دسته از حزب اللهی های عقب مانده که از گروههای سرگردان و بی سبب حاشیه تولید تشکیل و توده اصلی حزب الله، کمیته چی ها و پاسدارها را تشکیل می دهند نیز روشن شده که خمینی نا آنجا مدافع این " مستضعفان " است که ایشان از سر "ضعف" برای حفظ "ولایت فقیه" تسلیم مطلق "امام" خود باشند. در خارج از این چهارچوب "امام" خمینی که بالاخره قادر نشد "نوی دهن" امریکا بزند، با مشت به دهان این بیچارگان تگون بخت خواهد زد. خمینی در ملاقات روز ۸ شهریور با رئیس جمهور و نخست وزیرش چنین کرد. وی با گفتن اینکه " حالا که بعد از جنگ است، مردم باید در کارهای تجاری آزاد باشند. و " دولت اجازه بدهد مردم از خارج چیز بیاورند، تجارت کنند. " "تجار محترم" را نوازش و مستر " حزب الله" تو دهنی زد. اما این پایان کار نبوده و نیست. محتشمی یکی از سرکردگان جریان مخالف، مبادرت به تشکیل سمینار استادان را سر اسر کشور مینگد و موسوی در این سمینار فرصت را مناسب دید تا حرف های خود را بزند. وی گفت " شعار مرگ بر امریکا، برای از بین بردن گروهکها نقش بیشتری از دستگاههای اطلاعاتی داشته است. " (کیهان ۶۷/۶/۱۲)

روزنامه کیهان در همین شماره خود از قول موسوی می نویسد: " تجدید روابط با امریکا، خیانت به آرمان های انقلاب اسلامی است " (کیهان ۶۷/۶/۱۲)

روز بعد علیرضا خالک آج پور در اولین جلسه مجلس ارتجاع که پس از سی و سه روز تعطیل تشکیل شده بود، حرفهای افشاء کننده‌ای بر زبان آورد و گفت " این روزها در روزنامه‌ها تحت عنوان "بادداشتها" و "دیدگاهها" و تفسیرهای سیاسی روز" مطالبی چون " امنیت ایران را چگونه تضمین کنیم"، " برای حفظ صلح باید نیرومندی بود" و " ضرورت اتخاذ استراتژی دفاع قوی " و اینگونه اراجیف به چشم می خورد که رنگ و بوی حفظ سیاست و منافع استبداد جهانی از آن دیده و شنیده میشود که یقینا مردم آگاه هیچگاه از کنار آن به سادگی نمی گذرند "

(کیهان ۶۷/۶/۱۲)

در صفحه ۱۰



خاطرات يك سرباز از عملیات کربلای ۶

توضیح نبرد خلق : مطلب زیر خاطرات يك سرباز از عملیات کربلای ۶ است که در تاریخ ۲۲ دیماه ۶۵ درجهبه سوار انجام گرفت. توجه به این خاطرات دلالتی که رژیم را مجبور به قبول قطعنامه ۵۹۸ نمود را هر چه بیشتر روشن میکند.

چند روز قبل از دستگیری ام همراه با چند نفر از دوستانم در یکی از کوچههای شهر با گشت تارالله روبرو شدیم. در فاصله ای از انتهای کوچه بودیم که یک سرباز نمی توانستیم برگردیم و اگر میخواستیم از کوچه خارج شویم حتماً میبایست از کنار گشت مذکور رد میشدیم. بناچار بلافاصله خود را به درون نزدیکترین خانه که درب آن باز بود انداختیم. زن جوانی که در حیاط خانه نشسته بود. بیادین ما رنگ از رویش پرید و زود متوجه شد که ما سوره تعقیب این جنایتکاران و آدم فروشان قرار گرفته ایم. کتیا لیلان نیز چنین مواردی برایش پیش آمده بود. با خوشرویی و مهربانی سرعسا ما را در انبار خانه مخفی نمود و خود بمنوان نگهبان لحظه به لحظه وضعیت کوچه جلوی خانه ما دستگیر کردند. این گفتارها حیوانان را دانه، دانه میبردند و بستند. بسته بر سرگذاشتند. زن جوان در آخر به ما توصیه کرد که از خانه بیرون نیایید تا حداقل رستوران فرار رسد و آتش جنگ کمی فرو نشیند شاید هم تا آن موقع جنگ تمام نشود شهر خالی از حیوانات شده بود دیگر آنروزها سرباز رفته بود که جوانان بتوانند در شهر بر ارضی تجمع کنند یا بتوانند برای قدم زدن در خیابان برواشی و بدون ترس بیایند. همه با ما خانه مخفی شده با از شهر خارج شده و با دستگیر گردیده بودند. در خیابان بیشتر زنیها و سربازهای که توان جنگ کردن نداشتند با معدودی جوان که مشکل از محصلین و یو کاسانی که به نوعی توانسته بودند معافیت بگیرند میبودند. میگذشت. بالاخره در روز ۱۸ آبان ۶۵ توسط گشت واندانمیری در خیابان دستگیر شدیم و ما روانه واندانمیری گردیدیم. شب همان روز خانواده ام که متوجه شده بودند من توسط نیروهای مسلح رژیم دستگیر شده ام برای آزاد کردن من اقدام کردند. عوامل رژیم پساً گرفتن نتیجه ای از خانواده ام نداشتند. قرار بر این شد که فردای همان روز من برای اعزام به خدمت روانه پادگان گروم. از يك طرف خودم راضی نبودم به خدمت بروم و می دانستم که عواقب این کار جز مرگ چیز دیگری نیست و از طرف دیگر خانواده ام تحت فشار بودند. چون پروانه کسب منازعه و گل دارایی خود را در گرو آزادی من گذاشته بودند و اگر من به خدمت نمی رفتم موجب دستگیری و اذیت و آزار برای آنها می شد. به همین خاطر تصمیم گرفتم حداقل برای دوره سه ماهه آموزشی به خدمت بروم. تصمیم این بود که بعد از اینکه پروانه کسب را از عوامل رژیم گرفتیم و دیگر چیزی آنچنانی بمنوان "گرو" در دست آنها نداشتیم. پس از فرا گرفتن دوره آموزشی از يك فرصت استفاده کرده و فرار کنم. اینرا بگویم که رژیم آنچنان وضعیتی در اسر سبج نیرو دارد که دیگر برای شکار جوانان دست به هر چیزی نمی برد. مثلاً رژیم حتی آنچنان محتاج است که وقتی جوانان را میگیرد. در همان محل خود آنها را تقسیم بندی کرده و به محل های استقرار اعزام می دارد. بطور مثال وقتی گم گم و گارزند بلافاصله ما را به چهار دسته تقسیم کردند. فرمانده مزدوری که در محله محل مسئول ابتکار بود گفت: "ما به دست دسته از شما برای نیروی هوایی احتیاج داریم. باقی را برای نیروهای دیگر احتیاج داریم." بی آنکه وقت را تلف نماید يك رديف شماره نوشت و ترعه کشی آغاز شد. يك نوجوان که در نزدیکی محل ما بود را صدا زد و گفتند که یکی از این اوراق را بردار. بند از اینکه ترعه کشی شد يك واحد جدا کردند و آنها را بردند. فردای همانروز با عده ای حدود ۶۵ نفر میخیم که برای اعزام در جایی که محل اعزام نیرو بود جمع شده بودیم. اکثریت خانواده های افرادی که قرار بود اعزام شوند در محل حاضر شده بودند. خانواده های حاضر بسیار ناراحت بودند. در عين حال دیگر چیزی از مستان بر نمی آمد.

در همان روز ما را سوار ماشین کردند و راهی پادگان لوسزان در تهران نمودند. وقتی که به پادگان رسیدیم باران شدیدی می بارید. ما چند ساعت علاف در پادگان میگشتم تا بالاخره ما را پاده نمودند و اتوبوسها را پادگان بسرون رفتند. هیچ کس جایی برای خواب به ما نداد تا نصف شب همانطور بی جا و مکان بودیم. برای جلوگیری از خسی دشمنان زیر بالکن محل استقرار یکی از گروهانها ایستاده بودیم. صبح آنروز ما را تقسیم نمودند. معمولاً پس از تقسیم و تعیین محل سازماندهی شده در پادگان به سربازان تازه وارد يك مرضی چند روزه می دهند تا اگر کاری داشته باشند تا قبل از شروع آموزش انجام یابد. کارهایی از قبل گزیناه کردن سوی سر. در دست کردن لباسهای ارتش و... اما مزدور روز رژیم که خوب می دانستند وضعیت از چه قرار است همانجا سربازان را بوضع مستخره ای توافقیند و ما همان لباسهای گل گشاد را پوشیدیم. لباسی که به من داده بودند به اندازه يك کاپشن شلوارش نیز گشاد بود. خلاصه آموزشهای ما شروع شد. وضع آموزشها بسیار معمولی و پایش بود. ما را به یکسری مسائل اولیه نظامی که الان هر کسی در جامعه ایران با آن آشنایی دارد، آشنا نمودند چیزی که اکثریت به اتفاق ما آنها را می دانستیم. وضع آسایشگاهها خیلی خراب بود. هیچ کس به سلامت و نظافت مسا فکر نمی کرد. در آسایشگاه ما هیچکدام از خنجرها شیشه نداشتند. در دو آسایشگاه دیگر نیز وضع بهتر از ما نبود. در آسایشگاهی به بزرگی يك کوریدور فقط يك لاسب روشن می شد. شبها بجهه از سرما می لرزیدند چون شوقاژ نیز کار نمی کرد. وقتی مسا این مسائل را مطرح می کردیم فرمانده گروهان در جواب می گفت: "چون ما در حال جنگ هستیم نمیتوانیم به این چیزهای جزئی رسیدگی کنیم. اگر خیلی ناراحت هستید میتوانید خودتان پول جمع کنید و شیشه بخورید. به همت بجهه ما چند بار پول جمع کردیم. ولی معلوم شد که چه کسی قرار است شیشه بخورد و ما تا آخر آموزش در همان وضع بسر برویم و آخر معلوم نشد پول را چه کردند. بعد از اولین مرضی که به ما داده شد، متوجه شدیم که اکثر بجهه دیگر به پادگان باز نگشتند. البته فیصل از آن نیز چند نفری از همان پادگان فرار کرده بودند. باز برمی گردیم به پادگان. وضع غذا خیلی خراب بود. به ما خیلی کم غذا می دادند و در مقابل جدا از سوار. آموزش کارهای سخت از ما می کشیدند. ما شکم گرسنه ما را به کار اجباری که به "بنگاری" موسوم بود می بردند. بی توجهی به وضع جسمی و روحی ما. غذای کم و کمبود امکانات و همه ما را به حساب آموزش می گذاشتند. بعد از سیری کردن چند ساه آموزش يك مرضی ۱۰ روزه به ما داده شد. بعد قرار شد ما را به حبسه اعزام کنند. من در این مدت همیشه میخپال گرفتن يك کاغذ حضور. برای پی گرفتن ضمانتنامه بودم که از خانواده ام در ارای آزاد ساختن من از زندان گرفته بودند. بعد از مرضی ۱۰ روزه به پادگان بازگشتم تا شاید این کاغذ حضور را بگیرم. ۲ روز بعد از مرضی ۱۰ روزه و بازگشتمان به پادگان، گردان ما را که به گردان ۲۱ لشکر ۲۱ حوره معروف بود حالا آموزش تمام شده بود برای اعزام به حبسه آماده نمودند. اعزام نصف شب پنجشنبه

صورت گرفت. نزدیکهای صبح ما را با قطار بطرف اندیمشک بردند. شب همانروز به اندیمشک رسیدیم. در اندیمشک ما را بوسیله ماشین های (ای - فا) به قطعه ای خارج از شهر اندیمشک واقع در جاده ای اهواز - اندیمشک بردند. صبح پنجشنبه شام گشته اینجا ما را تقسیم می کنند. ظهر همانروز ما را در محوطه باز آن محل جمع نمودند. بنا گفتند تقسیم بندی خواهیم شد و بعد از اینکه تقسیم بندی شدیم فرماندهان طوری برخورد کردند که یعنی دیگر شما ضعیفتر را نخواهید دید. ما نیز به همین خاطر بسا سربازان هم دوره خودمان روبروی و خداحافظی نمودیم. بعد از اتمام کار تقسیم بندی سربازهای جدید بوسیله همان (ای - فا) و چند اتوبوس دیگر ما را راهی محلی که برای خدمت تعیین شده بود کردند. جدایی از رفقا و دوستان "سروش" نامعلومی که در مقابل ما قرار داشت و خستگی ناشی از این سفر ۷۰۰ ساعت شبه بود که بجهه خیلی ضعیف شونده. ستوانی که ما را تحویل گرفته بود در رسیدن ما به قرارگاه خیلی عجله می کرد. در بین راه متوجه شدیم که ما را بطرف سوار می برند. فردای آنروز در حدود ساعت ۱۰ شب به قرارگاه گردان در آنطرف سوار رسیدیم. گردان موسوم به ۸۷ و گروهان قدس که تازه تاسیس بودند. محل خدمت ما بود. لازم به توضیح است که این گردان چند بار بازسازی شده بود. و هر بار شام نقراسی را بجز فرمانده گردان و چند درجه دار دیگر از دست داده بود. شب ما را به جادر چند سرباز قدسی که به مرضی رفته بودند، بردند. صبح آنروز به ما اسلحه و تجهیزات دادند و قسماً ما را در گروهان سازماندهی نمودند. هر گروهان سه دسته است. گروهان ما متشکل از ۶۰ سرباز جدید و قدیمی بود. این سه دسته عبارت بودند از دسته اول که ۲۰ نفر بودند فرمانده این گروهان دوم ابراهیمی اهل کرمانشاه بود. دسته دوم که فرمانده آن گروهان دوم پیاده احمدی بود و دسته سوم، دسته ادوات گروهان به فرماندهی يك ستوانیار بود و من و یکی از دستیارانم را در دسته اول به فرماندهی ابراهیمی سازماندهی نمودند. دست از بی بی جی زن شد و بمن نیز تیربار ام ۲۰ دادند. هم من و هم دوستم تا بحال هیچکدام این اسلحه ها آشنایی نداشتیم. در طول عمرمان حتی يك گلوله با آن سلاحها نبراندازی نگردیده بودیم. همراه من دو نفر. یکی سمات مبار و دیگری کسک تیربار بودند. او دو نفر انقدر لاغر و بیحال بودند که به سختی می توانستند از شب فرماری که گروهان ما روی بلندی آن قرار داشت با ما بیایند. در آن منطقه وضعیت بهداشتی ما زیر صفر بود. یکی از بجهه ها در همان ابتدای ورودمان به منطقه بیماری "فلنژیت" که نوعی بیماری تب خطرناک است دچار شد و در حالی که از تب می سوخت جان سپرد. در آن منطقه کمتر کسی از بجهه ها بود که به نوعی بیمار نشده باشد. نیروهای ما خیلی خسته بود. از آنموقع که از تهران اعزام شده بودیم هنوز نوزت پیدا نگردیده بودیم استراحت کنیم. اکثریت بجهه ما خالتي مابوسی می کشند. "این تازه اول کار است خدا بجهان رحم کند". من و دوستم بهد و کلنگه دانه تک سحلی را برای جادر زدن درست کنیم. بالاخره جادر را تا اول شب در بالای تپه مستقر نمودیم. بعد از تمام شدن مشکلات سفر و جا ۷۰۰ تازه بعد داشتیم استراحت کنیم که نصف شب "بریا" دادند و ما را بیدار کردند. فرمانده گردان ما را جمع نمود و گفت که تمام وسایل باقیاتان را بردارید و آماده اعزام به پشت حبسه باشید. شب هنگام ما را به تندی سوار کمپرسی هایی که قبلاً آماده شده بود کردند تا ما را راهی منطقه ای که معلوم نبود جگاست بکنند. راننده هایی که ماشین های خود را به همراه داشتند و با زور سرنیزه پاسداران مجبور شده بودند که برای انتقال نیروهای رژیم به بجهه ها بیایند و از خانه و کاشانه خودشان بدور افتاده بودند اجازه نداشتند از ماشین بیایند. راننده ها نمی بایست هیچگونه حرفی با سربازان رد و بدل می کردند. از این حرکات ما مشکوک شدیم که آیا این چه چیزی است که اینقدر بشکل امنیتی پساً آن برخورد می کنند؟ بعد از سوار شدن به ماشین ها ساعتها راه پیمودیم. همه نگران از اینکه سربازان خود را خواهد شد؟ همگی در سکوتی عمیق زلوفند بودیم. بجهه ها به یکدیگر متحیران نگاه می کردند. ماشین ها تا ظهر روز بعد همچنان می رفتند که ناگاه متوجه شدیم در منطقه ای که معروف به "کلنگه قند" بود وارد شده ایم. این منطقه در مجاور خطی که به "تپه انگشتی" معروف بود واقع است. ما را به زور می بردند. بن زور می بردند. در اصطلاح ارتش به خط قند چه گفته میشود. فرمانده گروهان پیش ما آمده گفت: بلافاصله برای خودتان سنگر درست کنید که اگر دیر جنسید کشته خواهید شد. وقتی این حرفها را از فرمانده خودمان شنیدیم واقعا ترسیدیم. فهمیدیم که وضع مثل اینکه خیلی خراب است. خلاصه بجهه از ترس جان خودشان شروع به سگسار سازی کردند. بعضی از بجهه ها سوال کردند که چرا جیاد سازندگی در اینجا هنوز نتوانسته برای سربازان سنگر درست کند؟ در حین سنگر سازی بودیم که ناگاه صدای سبب خمیازه جیاد استغفار ما را لرزاند. کرد و غبار خاک تمام سوروبی ما را فرا گرفت. صدای جیاد و زاری بجهه ها بلند شده بود. همین که به خودمان اندیم دیدیم که یکی از سربازان کشته و یکی دیگر از بجهه زخمی شده بودند. بعد از لحظاتی چند چنان سکوتی مرکباز بر ما حاکم شد که اصلاً قابل وصف نیست. از ترس جان مجبور بودیم چاله هایی به عمق ۱ متر یا بیشتر حفر کنیم. فرمانده گروهان می گفت: "اگسار می توانید چاله ها را بشکل ال - ال حفر کنید چون وقتی که عراق شروع به خمیازه اندازی کند جایی را خالی نخواهد گذاشت و همه جا را بلافاصله دوستر. حتی يك متر نیز خواهد گریسد. شب همانروز بریا دادند و گفتند: " برای رفتن به خط مقدم آماده شوید" از دور صدای توپها و خمیازه ها بحدی شدید بود که دیگر نمی توانستیم صدای يك توپ یا يك خمیازه را تشخیص دهیم. صدای عظیم و یکنواختی که از انفجار خمیازه ها و توپها که توسط ارتش عراق شلیک می شد ما را تشددا آزار می داد. در جادر ها و ستوانیار که فرماندهی هیه ما بود شروع به آمارگیری نمودند. در آخر آسمان گرمی محلی که سمات را در آنجا بروی هم ریخته بودند به ما نشان دادند. حرکات فرماندهان طوری بود که فهمیدیم آنها جرات نمی کردند بطرف سمات که در پشت تپه ای که در کنارمان بود بروند. وقتی ما نزدیک تپه رسیدیم به محل سمات رسیدیم خیلی تعجب نمودیم. ما فقط يك گروهان بودیم در حالی که تقریباً به اندازه يك لشکر سمات آورده بودند. نارنجکها، گلوله های آر پی جی ۷ و فشنگهای مختلف ۷۰۰ آنقدر روی هم ریخته شده بودند که ترس ما را هم برداشت. اگر يك ترکش خمیازه به آنها اصابت می کرد تمام منطقه را نابود می کرد. فرمانده گروهان در موقع تجمع بنا گفته بود که تا میتوانید سمات با خودتان حمل کنید، چون به آن احتیاج پیدا خواهید کرد ولی من و اکثر بجهه از چند گلوله بیشتر نمی توانستیم با خود برداریم. وقتی که گلوله ها و تیربار را روی دویم می انداختیم سرگوهان با عجله آمد. من اینک فقط من اینجا مانده بودم. قطار گلوله ها را روی شانه ام حکم کرد و يك قطار فشنگ دیگر نیز روی آن انداخت. کم کم داشت تجهیزات و وسایلی که با خودم برمی داشتم دورتر از روز خود می شد. خیلی به زحمت می توانستم تکان بخورم. به سرگروهان گفتیم: یعنی توانم انقدر گلوله با خودم حمل کنم. وی گفت: برای من مسئله ای نیست که چقدر می توانی حمل کنی. باید حمل کنی. مجموعاً تجهیزات تفری بدمنظر از بود. دو گلوله یکی گلوله خود و دیگری کلاه کاسوایی. لباس زیر و لباس ارتشی و لباس یکسره شده تمیاسی. کوله پشتی حاوی غذا، پوتین و دستکش شیمیایی، میل، قلمه و کبسه محتوی ماسک ضد گاز. چنان وزن مرا سنگین کرده بود که دیگر نمی توانستم حتی سرم

پیروز باد مبارزه قهرمانانه خلق کرد برای آزادی و خودمختاری



### جاودان باد خاطره همه شهیدای بیخون خفته خلق

در باره شهدای عملیات بزرگ فروغ جاویدان  
نقل از گزارش نیهای ستاد فرماندهی ارتش از آمیختن ملی ایران  
بندرج در نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از  
کشور - شماره ۱۲۲ - جمعه ۱۸ شهریور ۱۳۶۷

#### ۱۲ - شهدا و مجروحین و خسارات ارتش آزادیبخش

در جریان عملیات بزرگ فروغ جاویدان و مجموعه درگیریهای مربوطه آن ۱۲۶۴ تن از فرماندهان ارتش آزادی و برجستهترین سربازان و سرداران رهائی خلق به شهادت رسیده یا شاری از آنها اسیر و مفقود گردیده اند و از سرنوشت آنها هنوز اطلاعی در دست نیست. همین جهت کماکان بدلائل واضح اطلاعاتی و اسبیتی انتشار فهرست کامل شهدای فروغ جاویدان را با اطلاع از هویت مفقودین و آنهايي که به جنگ دشمن افتاده اند، به بعد موکول میکنیم

پنج تن از اعضای هیات اجرایی سازمان مجاهدین خلق ایران که هر یک فرماندهی یک تیپ رزمی را به عهده داشتند همراه با ۱۱ تن از معاونان هیات اجرایی در میدان نبرد با دشمن خدا و خلق مسا حاسمهای کثیر آفریدند در زمره کشتهگان شهدان میباشند. این سرداران پاکباز و قاطعسالاران گاوران سرچشم شهدای مبارزندان: - برادر مجاهد رضا پوراکل - برادر مجاهد حسن تدینی - خواهر مجاهد مهین ربانی - برادر مجاهد اصغر زمان و وزیر

- برادر مجاهد محمد معصومی
- برادر مجاهد ابوالقاسم آینی
- برادر مجاهد داوود ابراهیمی
- برادر مجاهد حسن اسکندری
- برادر مجاهد علی اصغر اکبری
- برادر مجاهد حمید بگانی
- برادر مجاهد باقر بیگلری
- برادر مجاهد رحیم حاجسید جواد
- برادر مجاهد رضا درودی
- خواهر مجاهد ناهید صراف
- برادر مجاهد سمعد فریانی
- برادر مجاهد مهدی کتیرائی

کشتهگان شهدای "فروغ جاویدان" برادر مجاهد علی رکش (جانشین پیشین مسئول اول سازمان) و برادر مجاهد محمدعلی خیابانی (برادر کوچکتر سردار خیابانی) و خواهران مجاهد افخم سرزائی و ربانه بودایی را هم در برمیگیرد. ستازگان تابناکی که شامی هستی خود را وقف آزادی خلق و میهن در زنجیرشان نمودند و در پیس سالها دراز رزم و رنج و فدا به عهد خود با خدا و خلق پاکبازانه وفا کردند و جاودانه شدند ...

حسامهای جاودان رزمندگان پرشور آزادی - از زن مرد - که در طلب عوارذ برای ما کلمات معمول آثاری با صفت نیست، البته در این مختصر نمیتوانیم و نیازمند

شهیدان پیوسته این شهید وازنه و بزرگوار در پنجاه و چند سالگی پاکبازانه ترک خانمان و عزیزان کرد و جهادی را که از سالها پیش با بدل تمام دارایی خود آغاز کرده بود با نثار جان در رزمی بیامان به کمال رساند و در صحنهی نبرد با دژخیمان با شور و نشاطی ستایش انگیز حماسه آفرید و درس پاکبازی و اخلاص داد.

نویسنده و اندیشمند والا و قهرمان محمد حسین حبیبی، ستکز و نویسنده مجاهد و گرانقدر ایودر و رداسی نیز که هر دو مصراانه در عملیات شرکت جستند و در پیکار با دشمن خدا و خلق با شوری بی انگلاهی و عازفانه سراز با نسیضاختند در زمره کشتهگان شهدای فروغ جاویدان میباشند. فرماندانی که اکنون باقیات ارزشند خود را با خون امسا نموده و با جانمایه حوش قلم و تنگ را به شورانگیزترین صورت دوشادوش دیگر رزمندگان و فرماندهان شهید با یکدیگر درآمیختند. برایشان و برنامی شهدای پاکباز "فروغ جاویدان" هزار درود و سلام در روزی که راده شدند و در روزی که در طلب آزادی خلق به نبرد با سفاکترین دژخیم تاریخ ایران شتافتند و در روزی که جاودانه شدند ...

حسامهای جاودان رزمندگان پرشور آزادی - از زن مرد - که در طلب عوارذ برای ما کلمات معمول آثاری با صفت نیست، البته در این مختصر نمیتوانیم و نیازمند

سیاستهای جنگ طلبانه آن اقدام می نمودند. در مجموع میتوان گفت که نبرد خلق بر اساس اهدافی که در مقابل خود قرار داده، در سال گذشته توانست کار خود را با موفقیت ادامه دهد. اما نباید پنهان کرد که این نشریه هنوز دارای اشکالات و نواقص بسیار است که مسلما با همکاری رفقای سازمان و خوانندگان نبرد خلق، بتدریج مرتفع خواهد شد. در اینجا باید بیکار دیگر از همکاری صمیمانه رفقای سازمان، بخصوص رفقای از کردستان، تهران، خارج از کشور و نیز خوانندگان مریزی که برای ما مطلب، خبر، ترجمه و یا انتقاد و تذکر فرستادند، تشکر تمام. تردیدی نیست که نبرد خلق باید بتواند نقش خود را بمثابه ارگان سازمان ما، که در جهت مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی و تحقق صلح، آزادی و سوسیالیسم حرکت می کند، ایفاء نماید. در این زمینه باز هم به همکاری هر چه بیشتر خوانندگان نبرد خلق، دوستان و رفقای فدائیی نیازمندیم.

مسئول نشریه نبرد خلق  
زینت میرهاشمی (زهره)

سختترین شرایط با شجاعتی باورای تصور به قلب آنها سرزدند و با گوشت و پوست خود راه باز میکردند با همچون رزمندگان شهید و قهرمان صداقت گویایی و اسفندبار کامیاب که با عزمی برلادین در راه آزادی خلق و میهن اسپرشان خوششان و بیامان به پیش می تاختند. مجاهد شهید قربان هاشمی شمرزن دیگری بود با رزمی قهرمانانه که دسته دسته پاسداران خمینی را درو می کرد مرتضی می خویشد که ریش و رسته خمینی را ناپید فیچی کرد. قهرمانان شهید همی سرغامی و السور صالح از سربازانی بودند که در نبردهای پیشین ارتش آزادیبخش به اسارت درآمده و نگاه خود ناوظنانه به این ارتش برده می پیوسته بودند و سزاجام در رزمی بیامان با پاسداران سرکوبگر خمینی بشهادت رسیدند. آمار قهرمانان مجروح عملیات فروغ جاویدان نزدیک به ۱۱۰۰ تن بوده که ۱۱ تن از آنها ضعیف بگناه شهیدان دیگر خواهند و برادران شهیدان میباشند. طی همین مدت ۹۹۴ تن دیگر که زخمهای سطحی داشتند، سلامت کامل خود را باز یافته و به مسئولیت های جاری و انقلابی خود در قسمت های مختلف ارتش آزادیبخش پرداختند. شاری دیگر نیز در روزها و هفته های آینده پس از بهبودی کامل مسئولیت های خود را عهده دار خواهند شد.

باز نمود  
طی سال گذشته، برای هر چه عمیق تر کردن شرایط داخل ایران برای خوانندگان نبرد خلق، این نشریه مبادرت به چاپ تعدادی از نامه های دریافتی از ایران نمود که مورد استقبال بسیاری از خوانندگان نشریه قرار گرفت.

طی سال گذشته نبرد خلق خوانندگان خود را با مبارزات نیروهای سازمان ما در کردستان، تهران و خارج از کشور آشنا نمود. اخبار و فعالیت رفقای سازمان را در کنار اخبار فعالیت های نیروهای انقلابی مقاومت منتشر نمود.

در زمینه اوضاع بین المللی، نبرد خلق با در نظر گرفتن حجم محدودی از صفحات که بدین امر اختصاص داده شده، مبادرت به چاپ آن مطالبی نمود که ضمن بالا بردن آگاهی خوانندگان خود در زمینه اوضاع بین المللی، در سبایی برای پیشرفت انقلاب در میهن ما هم به همراه داشته باشد. نبرد خلق در سال گذشته نیز فعالیت های کشورها، نهادها و مجامع بین المللی را که در جهت فشار بر رژیم خمینی و محکوم نمودن

میشود، کاری که از اول هم سببناست میکند و لسی نخواستند بود قبل از آن، مری و تجربه آخر را از مای ریزه های ضربه خود و تمام مای ریزه های تمام رودخانه های دنیا در پی کند.

ماهی سیاه کوچولو با لایحه نه دریا می رسد. از چنگ آره ماهی می گویند. در حین شنا بر سطح آب داشت اینطور فلسفه زندگی اش را خلاصه می کرد: "مرگ خیلی آسان می تواند آید. ما را به سراغ من بیاید، اما من تا میتوانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقت ناچار با مرگ روبرو

## خلق مسلح و سازمان یافته در ارگانهای شکسته ناپذیر است



## شپ نامه های مقاومت

## يك پيروزي بزرگ براي مردم ايران

به محاکمه خواهند کشید و کيفر خواهند داد.

سردمداران حکومت جمهوری اسلامی در توجیه پذیرش قطعنامه، گفته‌اند که ادامه جنگ محاسب قیر قابل تحملی را برای مردم ایران و عراق به‌مصرف می‌آورد و به همین علت راضی به پایان جنگ شده‌اند. البته در این جای شکی نیست که ادامه جنگ محاسب وحشتناکتری برای مردم داشت، اما علت تسنّد امن دارو دسته حاکم به قطع جنگ و نوشیدن زهر "صلح" نه ناشی از مصلحت جوئیشان برای مردم ایران، بلکه بعثت پخطر افتادن حاکمستان بوده است. رژیم در شرایطی تن به قبول قطعنامه داد که حلقه ناراضی‌های مردم از این جنگ خائنانه برانداز، روزپرویز بر گسردن ارتجاع حاکم تنگتر میشد و مبارزه نیروهای انقلابی در داخل و خارج از کشور، رژیم را هر چه بیشتر تحت فشار قرار می‌داد و آنرا در انزوای بیشتری قرار می‌داد، بخش قابل توجهی از جوانان، به‌سبب سربازی اجباری نمی‌رفتند، تعداد قابل توجهی از جبهه‌ها فرار می‌کردند و بخشهای وسیع‌تری از مردم راه عملی پایان دادن به جنگ ارتجاعی را در سرنگونی رژیم حاکم جستجو می‌کردند و بسیاری نیز که تا امروز فریب قطعنامه تبلیغات ارتجاع را نخورده بودند، از این حکومت جنگ افروز فاصله می‌گرفتند. ناراضیانی از جنگ به مفهوم "حزب الله" هم رسوخ کرده بود و در چنین شرایطی رژیم حاکم در تلاش برای حفظ خود تن به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ داد. این امر برای رژیم خمینی يك شکست آشکار و برای مردم ایران و همه مردم صلح دوست جهان يك پیروزی چشمگیر است و ما افتخار می‌کنیم که همراه با دیگر نیروهای شورای ملی مقاومت، در مبارزه برای قطع جنگ و تحقق صلح، بیگنرا نه تلاش نمودیم و علیرغم

حکومت جنگ افروز و استبدادگر خمینی، زیر فشار فزاینده مردم ایران از یکسو و مخالفت فزاینده بین‌المللی از سوی دیگر و نیز شکست‌های پی در پی نظامی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد شد و بسبب شبه همه شعارهای توخالی "جنگ، جنگ تا پیروزی" "راه قدس از کربلا می‌گذرد" و "حزب الله می‌میرد، سازش نمی‌پذیرد" جای خود را به قبول قطعنامه داد. سردمداران حکومت در توجیه این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، مردم را به "دلالتی که اکنون نمیه سوان گفت" حواله دادند و با سوء استفاده از خوشحالی مردم از پایان جنگ، بساط "بیعت مجدد با امام" را براه انداختند، تا سوار بر موج رضایت مردم از پایان جنگ، امتیازی برای خود کسب کنند و این رضایت را محاسب رضایت مردم از رژیم خود ثبت کنند. رژیم که تا دیروز با انواع داستانها و حقیقتها جنگ را توجیه می‌کرد، اکنون از حدیث "صلح حدیبیه" و "صلح امام حسن" دم می‌زند و از سازمان ملل که تا دیروز تریبون استکبار جهانی بود، تقدیر می‌کند.

جنگ که به تعمیر جلا جماران "برکت" بود، عواقب اجتناب ناپذیرش را یکی پس از دیگری به بار آورد و اکنون رژیم در کنار گور هزاران کشته و تخت هزاران معطل و زخمی که "برکت" واقعی جنگ برای مردم بود، تعزیه "صلح" می‌خواند، تا نقش جنایتکارانه خود در جنگ را لاپوتاسی کند. اما کارنامه رژیم پس از ۸ سال جنگ سیاه تر از هر زمان دیگری است و خمینی نخواهد توانست فقط به "خدا" جواب دهد. مردم ایران در مورد جنایات رژیم قضاوتی سخت می‌کنند و این رژیم را که در مدتی چندی کوتاه، لطماتی به این بزرگی به جامعه ایران که در تاریخ معاصر آن بیسابقه است، وارد کرده، سخت سزای خواهد کرد و دادگاههای انقلابی خلیج نه چندان دور سردمداران جنایتکار این حکومت را به اتهام تمامی جنایاتی که در حق مردم ایران کرده‌اند

لجن پراکندهای عناصر ضد "ملی" و ضد مردم گسه فعالیت ما برای صلح را همکاری با دشمن" اعلام می‌کردند، ما يك دم از مبارزه برای قطع جنگ و تحقق صلح که خواست قاطع مردم ایران است، بازناستادیم و باز هم به مبارزه خود برای صلح پایدار که از طریق سرنگونی رژیم حاکم بدست خواهد آمد، ادامه خواهیم داد. اکنون که دیگر رژیم نمی‌تواند هر صدای حق طلبانه را به بهانه "دفاع از میهن" و "اسلام" در گلو خفه کند، اکنون رژیم باید به مردم ایران حساب پس بدهد و مردم این حسابرسی را به دقت انجام خواهند داد، اکنون که مردم ایران از رژیم خواهند پرسید که چرا هزاران جوان و نوجوان را به گرداب مرگ فرستاد، چرا هزاران هزار سرد و زن و کودک زیر آوارها جان سپردند و چرا این همه سرمایه جامعه ایران به هدر رفت و به جیب دلالان اسلحه و کیمانیهای بزرگ تسلیحاتی سرازیر شد، ما به مبارزه خود برای سرنگونی رژیم بدست ادامه خواهیم داد.

مردم ایران، کارگران و زحمتکش

با پایان جنگ، فاز جدیدی در مبارزه مردم آغاز شده است. فازی که پایان آن سرنگونی رژیم و برچیدن بساط استبداد مذهبی حاکم است. شما مردم ایران در مبارزه برای پایان دادن به جنگ به تجارب و پختگی های فراوانی دست یافتید و به توان خود هر چه بیشتر پی بردید، اینک زمان آنست که از این تجارب برای مبارزه با رژیم استفاده کرد. پایان جنگ پیروزی بزرگی است. باید برای رسیدن به پیروزی نهایی، یعنی برچیدن بساط این جانیان، متحد و متشکل شد.

هر چه مستحکمتر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی  
حقیقتا - پیرو برنامه (هویت) - تهران واحد فدایی  
شهید منصور اسکندری مرداد ۶۷



او ابراز "تعجب" می‌کند، و به وی گوشود می‌کند که اکنون "وقت گله و استعفا" نیست و موسوی در جواب خمینی استعفاش را پس می‌گیرد و به خمینی قول می‌دهد که "مسائل و مواردی که چاره جویی آنها را به مصلحت کشور" می‌داند حضورا به خمینی بگوید. در چنین شرایطی کابینه موسوی به مجلس معرفی میشود. بر سر انتخاب وزرا، بین موسوی و خامنه‌ای، اختلافات دیرینه‌ای وجود دارد و این سبب آن میشود که موسوی از معرفی به نگر سبب مجلس خودداری می‌کند. همچنین سه نفر از وزرا، در مجلس رای اعتماد نمی‌آورد و چند روز بعد موسوی با توافق خامنه‌ای ۶ نفر جدید را به مجلس معرفی می‌کند. اینطور بنظر میرسد که بر سر اعضا کابینه يك سازش موقتی بین جناحهای مختلف حکومت صورت گرفته است، اما از آنجا که مضمون اصلی تضادها همچنان بر سر جای خود وجود دارد، این سازش نیز نه فقط نمیتواند مساله‌ای از رژیم را حل کند، بلکه تضادهای درونی رژیم را باز هم شدت خواهد داد. زیرا همانطور که قبلا هم گفتیم، مساله مهم جناحها در قنارت و چپاول مردم تحت عنوان "بازسازی" و مساله فرهنگ ۱۱

قرار می‌گیرد، با مخالفت مسئولین اصلی رژیم مواجه میشود و خمینی بر اساس منطق همیشگی خود، جانب گسانی را می‌گیرد که مصالح حاکمیت ننگین او را بهتر درک می‌کنند و طی نامه‌ای در تاریخ ۶۷/۶/۱۳ به خامنه‌ای "حق تعزیرات حکومتی" را لغو میکند. این يك ضربه به موسوی است که اکنون باید هم بر سر "حزب الله" کلاه بگذارد و هم به "تجار محترم" و "انحصارات بین‌المللی" و "شیطان بزرگ" تعظیم کند. موسوی که عرصه را بر خود تنگ می‌بیند، او که "شیطان بزرگ" را پشت در احساس می‌کند و به خوبی می‌بیند که توسط "ستون" های ولایت فقیه راهشانی میشود، او که هیچ کاره بودن خود و همه کاره بودن رفسنجانی و دارو دسته‌اش را خوب درک کرده است و فهمیده است که هر لحظه ممکن است کله پا شود، به خود جرئت میدهد و استعفاء می‌دهد. خامنه‌ای استعفا او را نمی‌پذیرد و خمینی به وی می‌نویسد: "اگر شما تصمیم به استعفاء داشتید، بهتر بود که افلا اینجانب یا دیگر مقامهای بلند پایه را از تصمیم خود مطلع می‌کردید". خمینی در ابتدای نامه خود به موسوی از استعفا

## بحران تشدید می‌شود

از صفحه ۷

بدین ترتیب با شروع کار مجلس، گریکهای گرسنه رژیم فرصت را برای دریدن یکدیگر مناسب تشخیص می‌دهند و حمله را آغاز می‌کنند. بعد از ظهر روز ۱۴ شهریور، نخست وزیر خمینی، بدون اجازه خمینی و مسئولان بالای رژیم طی نامه‌ای به خامنه‌ای استعفا می‌دهد و بدین ترتیب نور چشمی بی اراده خمینی، در اوج درماندگی و بی ساینگی، مجبور به وارد آوردن ضربه مقابل بر "مراد" خود میشود. موسوی علت استعفا خود را اساسا بر عدم تمایل مجلس به بعضی از وزرا قرار داده است. اما وی کارهای دیگری نیز انجام داده بود که خمینی با "لقو" "حق تعزیرات حکومتی" در تاریخ ۶۷/۶/۱۳، او را سر جای خود نشاند. موسوی از اختیاراتی که خمینی در شرایط دیگری و برای اهداف دیگری تحت عنوان "حق تعزیرات حکومتی" به دولت واگذار کرده بود، استفاده کرده و تنی چند از چپاولگران که سرآخور تجار "محترم" بخشی از رژیم دارند را بازداشت می‌کند. این مساله که مورد استقبال "حزب الله"



### بحران تشدید می شود

رابطه با غرب ، دو مساله گرهی است که در رابطه با آن صف بندیهای درون حکومت تاثیر می پذیرد . درست در همان روزی که موسوی استعفايش را پس می گیرد ، روزنامه کمپان آخرین قسمت مقاله "خمین کچوئیان" در مورد "دیپلماسی انقلاب" را چاپ می کند . جوهر این مقاله در جملات آخر آن بدین صورت بیان میشود : " تا زمانیکه موازنه نیروها در جهان اسلام از جمله میان ایران و آمریکا مشابه وضع کنونی است هر نوع اقدامی در جهت برقراری رابطه نه تنها سازش ، بلکه فراهم آوردن امکاناتی برای نابودی حرکت اسلامی است " (کمپان ۶۷/۱۶)

این مقاله نیز روشن می کند که جناح رفسنجانی بطور جدی و پیگیر مساله رابطه با آمریکا را در دستور کار خود قرار داده و در این رابطه حمایت کامل خمینی را نیز همانند ماجرای "ایران گیت" جلب کرده است . بهر حال پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب رژیم خمینی ، شرایط جدیدی بوجود آورده که صف بندیهای جدیدی در بین باندهای درونی رژیم بوجود خواهد آورد . چگونگی پیشرفت مذاکرات صلح بستگی به چگونگی توازن قوای باندهای درون حکومت است . اما محور تضادها ، مساله رابطه با آمریکا و چگونگی بد اصطلاح "بازسازی" است . جریان مدافع برقراری رابطه با آمریکا ، می گوید تا در پرونده مذاکرات صلح ، مخالفین را از صحنه خارج و مولفین جدیدی در میان باندهای تشکیل دهنده حکومت و در حاشیه حکومت پیدا نماید . اما این امر خود منجر

### تلگرام به دبیر کل ملل متحد

از صفحه ۱  
بیش از ده هزار نفر را شامل میشود هم زمان با اعدامهای دستجمعی زندانیان سیاسی که بسیاری از آنان دوران محکومیتشان پایان یافته ، آغاز گردیده است . بعنوان مثال فقط در روزهای ۲۳ ، ۲۴ و ۲۵ مرداد ماه ۸۶۰ جسد از زندانیان سیاسی اعدام شده از زندان اوین تهران به گورستان بهشت زهرا انتقال داده شده و قبل از آن نیز در ۶ مرداد ۲۰۰ زندانی سیاسی هوادار مجاهدین در سالن مرکزی زندان اوین قتل عام گردیده اند . آنها در اعتراض به شکنجه های وحشیانه در حالت اعتصاب غذا بسر می بردند .

هم چنین ملاقات معمول زندانیان سیاسی در زندانهای مختلف کشور با بستگانشان قطع شده و به خانواده های زندانیان سیاسی گفته میشود که تا دو الی سه ماه دیگر نیز دیدار با زندانیان امکان پذیر نیست . هدف این است که رژیم در این فرصت برای جنایات بی سابقه خود دست باز داشته باشد .

آقای دبیر کل ،  
مسئولیت شما در مقام دبیر کل ملل متحد قویا ایجاب میکند تا هر چه سریعتر هیاتی را برای رسیدگی به سواره یاد شده و بازدید از زندانیان رژیم خمینی و ممانعت از روند شتابان کشتارها به ایران اعزام دارید . نمایندگان مقاومت ایران برای ارائه اطلاعات لازم و همکاری با هیات شما آمادگی دارند .

مسمود رجوی  
مسئول شورای ملی مقاومت  
۲/ شهریور ۶۷

رونوشت به :  
عفو بین الملل  
کمیته بین المللی حمایت سرخ  
کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

به تشدید تضادهای درون حکومت خواهد شد . بیشترین زبان نصیب "اصلی" ترین جناح حزب الله ، خواهد شد . توده حزب الله در جبهه جنگ تکه پاره شد ، فرصت از صحنه خارج کردن سرکردگان آن فراهم شود . است در صحنه ، بیشترین کلمه را برای خارج کردن "سرکردگان" از صحنه نموده است . اکنون نوبت "تیمساران" است که وارد صحنه شوند و صفحات روزنامه را با شتابی بمناسبت ارتقاء درجه و دریافت لوح دستخط ۰۰۰ پر کنند .

اما این امر در پیچ و خم تضادهای بی شماری و بحرانهای خرد کننده بسادگی پیش نخواهد رفت . بحران در بالا تشدید میشود و باندهای درون رژیم باز هم یکدیگر را می رند . در این میان حرف آخر را باید مقاومت انقلابی مسلحانه بزند . آیا مقاومت انقلابی قادر خواهد بود که راه حل انقلابی را بسر راه حل های ارتجاعی و امپریالیستی تحمیل کند ؟

جواب ما باز هم اینست : مشروط بردرک صادقانه تاوانا نشیها ؟ توانا نشیهای عظیم و بالقوهی جنبش انقلابی بارور خواهد شد .

### تصحیح و یورش

متأسفانه در شماره ۴۸ نبرد خلق چند غلط چاپی وجود داشت که بدین وسیله تصحیح میشود .  
هر صفحه ۸ ستون اول سطر ۱۸ ، قسی غلط و قسی درست است .  
در صفحه ۸ ستون دوم در مقاله کنفرانس صلح در بندها سطر ۱۱ "ارزی" "قطعه" و "رضی" درست است .

### جهان بینی

از صفحه ۹  
ماهی میاه کو چولو  
کله! پس خودت چی؟ جواب می دهد : " فکر مرا نکن من تا این بدجنس را نکشم بیرون نمی ام . " و با لایحه هم مرغ ماهیخوار را می کشد .  
لایه حالا منتظرید که مثل همه فضاها ، این قصه هم بخوبی و خوشی ختم شود و ماهی میاه کوچولو قهرمان ماهیهای آزاد شده بشود .  
کور خواننده اید ! بپرنگ قهرمان "منتظر" قهرمان "حرفهای" کسی که نان قهرمانی گذشته اش را بخورد نمی خواهد .  
او فقط قهرمان را در حین عمل قبول دارد و آنهم نه بعنوان موجودی مافوق دیگران و دارای قدرت و فعالیت آسمانی . بلکه بصورت موجودی که به نیروی پرورش و تکامل دادن قدرتهای نهفته در وجودش از دیگران متعاضب میشود ، و در جنبش و حرکت نه در سکون و انزوا .  
پس دیگر مهم نیست که پس از بانجام رساندن رسالتش ماهی میاه کوچولو زنده مانده باشد یا نه . مهم اینست که در پایان این زندگی پر جوش و خروش و در پایان این راه سخت و پر خاطره ولی بزرگ و پسر شکوه ماهی میاه کوچولو به ابدیت رسیده و در زندگی جامعه ماهیان جل شده است . او از این پس جزئی از حیات هر ماهی آزاد شده ای که به دریا میرسد ، است . او دیگر تنها یک ماهی آزاد شده نیست . او خود جزئی از آزادی شده است .  
آیا این یک تخیل شمرین و یک خوشبختی اغراق آمیز است ؟  
اصلا بپرنگ را نشناخته اید ! او هیچ وقت واقع بپیشش مغلوب آرزوها و تخیلاتش نمیشود . نگسآه کنید چطور داستانش را تمام میکند :  
وقتی ماهی میاه قهرمانش را تمام میکند می گوید :  
" حالا وقت خواب است ، شب بخیر ! "  
" یازده هزار و نیمه یونودونه ماهی شب بخیر گفتند و رفتند خوابیدند . مادر بزرگ هم خوابش برد .  
اما ماهی سرخ کوچولو هر قدر کرد خوابش نبرد . شب تا صبح همه اش در فکر دریا بود .  
شما گمان میکنید که این خوشبختی اغراق آمیز است ؟



### برخی از رویدادهای تاریخی

از صفحه ۱۲  
و منجمه اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت شیراز  
ساحی بزد ، ذوب آهن اصفهان ، کمربک جلفا ، کمربک بندر شاهرور ، معلمان سراسر ایران ، نفت آبادان گروه صنعتی بهشر - نفت اهواز - نفت خارک و ...  
۱۳۵۷ - به آتش کشیده شدن مسجد جامع کرمان توسط امیرالمومنین و ارتجاع  
۱۳۵۸ - بخون کشیدن صیادان بندر انزلی توسط سردوران رژیم خمینی  
۱۳۵۹ - آغاز جنگ ارتجاعی ایران و عراق  
۱۳۶۰ - تظاهرات قهرمانانه و مسلحانه میلیشیای مجاهد خلق با شعار مرگ بر خمینی  
۱۳۶۰ - اعلام برنامه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی توسط آقای مسعود رجوی  
۱۳۶۰ - بهلاکت رسیدن حجت الاسلام سید عبدالکریم هاشمی نژاد ، از سران جنایتکار رژیم خمینی توسط عملیات انتحاری مجاهدین خلق و شهادت رسیدن مجاهد قهرمان هادی غلوبیان در این عملیات انتحاری  
۱۳۶۱ - بهلاکت رسیدن اعرفی اصفهانی ، امام جمعه جنایت کار رژیم خمینی در کرمانشاه توسط عملیات انتحاری مجاهدین خلق  
خارجی :  
۱۸۱۶ - تولد اوژن پوتیه کارگر فرانسوی و سراینده سرود انترناسیونال

۱۸۶۴ - تشکیل بین الملل اول به ابتکار کارل مارکس  
۱۸۸۷ - تولد جان رید روزنامه نگار انقلابی آمریکایی و نویسنده اثر مشهور " ده روزی که دنیا را لرزاند "  
۱۹۴۵ - بنیان گذاری حزب کار گره  
۱۹۴۵ - اعلام موجودیت "فدراسیون سوسیالیستی جهانی"  
۱۹۴۹ - اعلام جمهوری خلق چین  
۱۹۴۹ - تشکیل جمهوری دمکراتیک آلمان  
۱۹۵۷ - برتاب نخستین ماهواره جهان (اسپوتنیک) توسط اتحاد شوروی  
۱۹۶۵ - بنیان گذاری حزب کمونیست کوبا  
۱۹۶۵ - کودتای ارتجاعی و خویش زنیال سورها تسمو علیه دولت ملی سوکارنو و قتل عام کمونیست های اندونزی  
۱۹۶۸ - شهادت انقلابی کبیر ، کمونیست برجسته آمریکای لاتین ، رفیق ارنستو چه گوارا  
۱۹۷۰ - درگذشت عبدالناصر فقید رئیس جمهور مصر  
۱۹۷۲ - شهادت رفیق میگال اریبگر عضو رهبری میسر در غیبی  
۱۹۷۲ - درگذشت پابلو نرودا شاعر مبارز و آزاده خلق شلی  
۱۹۷۲ - استقلال گینه بیسائو  
۱۹۸۰ - تاسیس جبهه فارابوندومارتی در السالوادور  
۱۹۸۶ - سامورا ماشل رئیس جمهور موزامبیک و رهبر جنبش استقلال طلبانه مردم موزامبیک ، در سلسله سانحه هوایی مشکوک به قتل رسید .



**اخبار و رویدادها....**

**اعدام یکی از کادرهای حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی توسط طرفداران کنگره هشتم**  
حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی اعلام نموده که طرفداران کنگره هشتم که مدافع مذاکره با رژیم خمینی هستند، یکی از کادرهای بخش بیستم این حزب را بنام کاک حسن اسلامی در تاریخ ۲ شهریور اسل اعدام نموده‌اند. همچنین بر اساس اخبار رسیده، طرفداران کنگره هشتم که بر روی گانژ بارها در اوصاف "دموکراسی" و "سوسیال دموکراسی" قلمفرسائی کرده‌اند، باز هم بر سر راه ورود پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی به خاک ایران کمین گذاشته و تعدادی از پیشمرگان را شهید و زخمی کرده‌اند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - پیرو برنامه (هویت) این جنایات و اقدامات ضد انسانی را شدیداً محکوم نموده و خواستار توقف هرچه سریعتر این اقدامات ضد دموکراتیک است.

**شرکت یاسر عرفات در پارلمان اروپا**

یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین در روز ۱۳ سپتامبر جاری به دعوت گروه سوسیالیست پارلمان اروپا به منظور شرکت در اجلاس این پارلمان وارد شهر استراسبورگ مقر دائمی پارلمان اروپا گردید. از طرف سازمان ما و تعدادی از سازمانهای سیاسی فرانسوی و خارجی مقیم استراسبورگ فراخوانی جهت برگزاری تظاهرات در حمایت از سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام گردید که رفقای سازمان مادر این تظاهرات شرکت کرده و حمایت خود را از کلیه اقداماتی که در جهت ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین می‌شود اعلام نمودند. ما ترجمه این فراخوان را در زیر چاپ می‌نماییم.

**فراخوان برای حمایت از ورود یاسر عرفات در روز ۱۴ سپتامبر در استراسبورگ**

رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین یاسر عرفات به دعوت گروه سوسیالیست پارلمان اروپا در روزهای ۱۳ و ۱۴ سپتامبر در استراسبورگ خواهد بود. سازمانهای اروپایی که در حمایت از او شرکت کرده‌اند، باید بدانند که این اقدامات، در جهت ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی زیر حمایت سازمان آزادیبخش فلسطین عملی نخواهد بود.

این سازمانها تروریسمی را که بوسیله حکومت اسرائیل اعمال میشود (تخریب خانهها - اختراچ کشتار و اعدام) را افساء می‌کنند. این سازمانها باید سجدهای قیام سنگها را که هر روز زیر رگبار اسرائیل اشغالگر کشته میشوند و خاطره ابوجهاد که همیشه می‌دانند درجه شرایطی توسط مصاد کشته شد را گرامی می‌دارند.

این سازمانها اعمال اسرائیل را که نقض قانون بین المللی و مانع یک راه حل صلح طلبانه می‌باشد را محکوم می‌کنند.

این سازمانها از همه مردان و زنان و از همه شیفتگان صلح، اعراب، فرانسویها و بقیه دعوت می‌کنند تا همبستگی خود را با مردم فلسطین و تنها نماینده قانونی شان، سازمان آزادیبخش فلسطین بیان کنند.

در صفحه ۱۱

**برخی از رویدادهای تاریخی**

داخلی:  
۱۲۴۸ - تولد ستارخان، سردار ملی ایران  
۱۲۸۷ - تشکیل نخستین گروه سوسیال دموکرات در تبریز  
۱۳۰۰ - شهادت حیدر خان عمو اوغلی از رهبران برجسته حزب کمونیست ایران  
۱۳۱۸ - شهادت فرخی بزیدی شاعر مبارز ایران  
۱۳۲۰ - تصویب قانون عفو عمومی زندانیان سیاسی در مجلس دوازدهم ایران  
۱۳۲۶ - امضا قرارداد های نظامی بین دولت شاه و آمریکا برای افزایش نفوذ امپریالیسم آمریکا در ارتش شاه  
۱۳۲۸ - تشکیل جبهه ملی توسط دکتر محمد مصدق  
۱۳۳۱ - قطع مناسبات سیاسی ایران و انگلیس توسط دولت دکتر مصدق  
۱۳۳۲ - رسمیت یافتن موافقت نامه ساعد - در پیوسته که به موجب آن ژاندارمری برای "تجدید سازمان" در اختیار افتران آمریکایی قرار گرفت.  
۱۳۳۲ - اولین تظاهرات مردم بعد از کودتای اسپریالیستی ۲۸ مرداد  
۱۳۳۲ - امضا قرارداد های جدید رژیم آمریکایی شاه با دولت آمریکا برای ورود کالاهای بیشتر به ایران و معافیت آمریکا از حقوق گمرکی  
۱۳۳۳ - تیرباران نخستین گروه از افتران مبارز وابسته به حزب توده  
۱۳۳۳ - پیوستن دولت شاه به پیمان سنتو  
۱۳۳۷ - اعتصاب ۵ روزه کارگران بندر شاهپور  
۱۳۴۴ - آغاز محاکمه متهمین کاخ ترس  
۱۳۵۰ - شهادت رفقا هسایون کتیرایی، هوشنگ تهرانی، ناصر کریمی، بهرام ظاهر زاده، ناصر مدنی، از گروه آرمان خلق  
۱۳۵۱ - شهادت مجاهد خلق، مهدی محسن در درگیری با مزدوران ساواک شاه  
۱۳۵۲ - اعتصاب کارگران ماشین سازی تبریز  
۱۳۵۵ - شهادت مجاهد خلق مهدی میرصادقی در درگیری با مزدوران ساواک شاه  
۱۳۵۷ - انتقال خمینی از عراق به کویت و سپس به پاریس

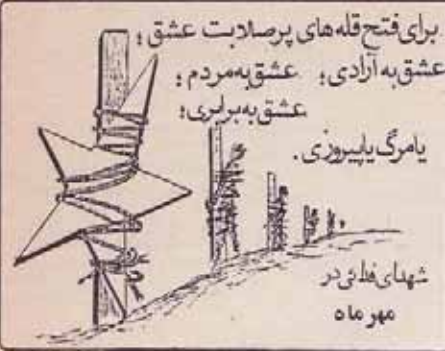
۲۳۵۷ - شروع اعتصاب بررگه کارگری و کارمندان در صفحه ۱۱

برای دریافت نبرد خلق و سایر انتشارات سازمان در آمریکا و کانادا با آدرس زیر مکاتبه کنید.

HOVE, YAT  
P.O. BOX 2891  
RESTON, VA 22090  
USA

**برای دریافت نبرد خلق و سایر انتشارات سازمان با آدرس زیر مکاتبه کنید**

**F. ASSELIN  
B.P. 311  
75229 PARIS  
CEDEX 05  
FRANCE**



رفقای فدایی:

- چنگیز قبادی - محمد علی سالی - سید نوزادی
- حسن حامدی مقدم - غلامرضا صفری - حسین علیزاده
- رحمت شریفی - حسن جلال ناشینی - لقمان مدائش
- جہانشاه سعیدی اصفهانی - محمد رضا فرشاد - املا سیاب - پروین فاطمی - اسماعیل بید شهری - زهرا بید شهری - مصطفی رسولی - مهروش ابراهیمی
- منوچهر بهایی پور - سید احمد لاری - کرامت قبادی
- سیامک اسدیان ( اسکندر ) - مسعود بربری - علیرضا صفری - فریبا شفیعی - ابراهیم شفیعی - علی حسن پور - محمد کن نرانی - غلامحسین وند نژاد
- پرویز عنقلیبیان - خیرالله حسن وند - مهدی خانزاده
- عبدالله یزدانی - علی محمد نژاد - مریم توسلی
- فاطمه روغن چی - عزت الله سلیم - سید ربیع حسینی
- رمضان قربانی - شهباز سفیدی - جعفر دلیر جهرام
- یلوکی - روح الله العالی - غلامحسین مجیدی - احمد سلیمانی - عباس گودرزی - حسن سعید - حسن جان لنگوری - کامران علوی - فرشید فرجاد - احمد کیانی
- از سال ۵۰ تا کنون در پیکار علیه امپریالیسم و اوتنچاج و برای رهایی و سوسیالیسم توسط مزدوران رژیم های شاه و خمینی شهادت رسیدند.



**درنگی روتوزیع آثارسازمان بکوشید**

**با کمک های مالی خود سازمان را در انجام وظایف انقلابی یاری رسانید**

هم میهنان مبارز سازمان ما برای گذرش مبارزه مسلحانه انقلابی علیه رژیم خمینی به کمک های مالی نیازمند است. کمک های مالی خود را بهر میزان که باشد، با مستقیماً بدست ما برسانید و یا به حساب بانکی سازمان مندرج در همین صفحه بشریه واریز کرده و قبض رسید و یا فتوکپی آنرا به آدرس صندوق پستی سازمان در فرانسه ارسال دارید.

**حساب بانکی جدید**

SOCIÉTÉ GÉNÉRALE نام بانک  
BOULOGNE - S - SEINE آدرس بانک  
03760 کد گیشه  
00050097851 شماره حساب  
MME. R-T-TALAT نام صاحب حساب